[illegible]

[illegible]

رساله … در بیان … قواعد … ترکی زبان …

[illegible]

[illegible]

در مطبع نامی منشی نولکشور … چهاپ شد

بسم الله الرحمن الرحیم

تنگری تعالی نی بیر بلیب حمد انکا کیتورورم جل شانه سونکره اولوغ نبی
نینک تیل بله و کونکول اخلاص ایله درود اوقورم که اسم شریفلاری محمد دور
صلی الله علیه وسلم وآل کرام و اصحاب عظام اوزره رضی الله عنهم ورضوا عنه
خدای تعالی را واحد دانسته حمد آن را بجا می آرم پس نبی بزرگ او را بهزار زبان و خلاص
دل درود میفرستم که اسم شریف ایشان محمد است صلی الله علیه وسلم و بر آل عظام و اصحاب
کرام رضی الله عنهم ورضوا عنه وبعد میگوید عبد العاجز نصر الله خان احمدی خویشگی خورجوی
غفر الله ذنوبه وبدل الله سیئاته اسلافه بالحسنات که چون زبان اصل امان است بحسن نظم
سلاطین زمان سلسله تجارت فیما بین تجار هندوستان و ترکستان جاری میشود و آینده
که مردم هند را ضرورت زبان ترکی پیش خواهد آمد لهذا این رساله مختصره را در نحو و صرف ترکی
نوشتم و نامش که مشتمل بر تاریخ است همین ۱۲۹۱ھ اخطری کردم که سلسله تعلم زبان ترکی فقیر را تلقی
سها و ظفر مرحوم دهلوی میرسد اگر احتیاج بیشتر باین شغل خواهند کرد البته هنگام ورود

ایشان در تقبیات طیبات محل عفو ومراحم خواهد شد و از شر اشرار مصون ومحفوظ
خواهد شد وما اجری الا علی الله وما توفیقی الا بالله علیه توکلت والیه انیب و مستغنی است
که وافصح زبان ترکی یافث بن نوح علیه السلام است که بعد طوفان او را بآنجا فرستاده
مردم باتباع ابی الترک ترکی گویا شدند و بعد چندی زبان پاکیزه گردیده هفت قسم شد
ترکی [illegible] وازبکی افصح وترکمنی قریب بهم و [illegible] وقزلباشی وکاشغری ثقیل و بعضی
اثقل و قرغیز بهر هفت شرکت دارد و بیشتر مستعمل تورانیان را غین معجمه و روسیان را
کاف فارسی و کاشغریان و ختائیان را خاء معجمه است در کلام پس اگر لفظا ملکی بسخن دیگری آید
مضایقه نباشد ترکی اوسع است از فارسی چه در فارسی برای برادر کلان و خرد و همشیره
کلان و خرد لفظی نیست هر یک را بخرد و کلان تعبیر کنند و در ترکی برادر کلان را آغا و خرد را
اینی و همشیره کلان را ایکاچی و خواهر خرد را سینگیل نامند و خال را که بر رخساره محبوبان
باشد نامی نیست و در ترکی مینک گویند **فصل** کلمه لفظی است موضوع برای معنی مفرد
وآن بر سه قسم است اول اسم که دال بر معنی مستقل باشد نه با یکی از ازمنه ثلاثه چون تاش
وکیچ وکوز و ایلیک دوم فعل یا مصدر است که بآخرش ماق یا ملغ یا ماخ یا ماک
یا مک باختلاف لهجه بود و از آن صیغ برآید و بحذف این علامت امر حاضر گردد چون
کیلماغ یا بارماق یا مشتق که از مصدر کشیده شود باحداث هیئتی ببقاء ماده و معنی
چون آلماچی و کیلکوچی یا جامد که نه خود برآمده باشد ونه از وصیغ برآید چون
قیلیچ وقالغان دوم فعل آن کلمه است که موضوع برای معنی مستقل بود و مقترن بود
بیکی از ازمنه ثلاثه چون کیلدی و کیلادور و کیلغای سوم حرف آن کلمه است که معنی
مستقل ندارد و نه زمانه چون قدان و بیجه کوریم باره دوم حیدیا با ددان خوریه

و فعل یا ماضی است چون ایچی یا مضارع چون ایچار یا مستقبل چون ایچکای یا امر چون
ایت یا نهی چون ایتمه **فصل** در بیان حروف تهجی در تازی بیست و هشت حرف معروف
است از انجمله ث ح ص ض ط ظ ع ق در پارسی نمی آید و چ ژ پ گ را افزوده بیست و
چار می شمارند و در ترکی ث ح ذال ژ ض ط ظ عین نیاید و فالکمتر مستعمل و ترکان بیست و یک
حرف از تازی و سه حرف از فارسی گرفته به بیست و چار حرف کلام میکنند و نون غنه
بسیار در سخن ایشان است چون دینگیز و بجای فتحه و کسره و ضمه الف و یا و واو نویسند
و در تلفظ این حروف را ببید ازند چون یان و دین و یوق و در سلف اعراب حروف را
نقاط برنگ غیر حروف می نوشتند و نقطه ضمه را در پیش میگذاشتند حرکات مروجه را
خلیل ایجاد نمود چون حرف اعرابی با حرف جزو لفظ تمیز نمیشد پس تصریح اعراب مناسب
نمود و حروف متمائله را بالقیدی مقید کرد **فصل** حرف اشباعی را در نظم خواندن و حذف
کردن با بقای حرکت ماقبل جائز باشد چون لار را لر و دور را در و دین را دن

باب اول در بیان صرف صیغ افعال مع علامات آن و استخراج آن

بدانکه ماخذ مشتقات امر حاضر است در ترکی که بزیادت علامت مخصوصه هر یک بمعنی مشتق
حاصل شود با بقا ماده و معنی **فصل** در بحث ماضی مطلق بدانکه دی و لی علامت
واحد غائب است در فعل ماضی و نزد بعضی علامت ضمیر غائب دال است و تحتیه اشباعیه
است و اصل ی دی بود دال بتاء فوقیه بدل میشود در جائیکه حرف آخر امر یکی از حروف
چفتشخ سا کن باشد چون اچتی و تاپتی و قورقتی و یتی و توشتی در یاچتادی
و اوتادی که آخر امر ساکن نیست و بعد کاف تازی و سین مهمله دال بتا بدل میشود
چون چکتی و کیستی و در دوم کیدی خوانند در ترکی هم شش صیغه مانند پارسی ــ آینه

و در مذکر و مؤنث و در تثنیه و جمع فرق نیست و لار علامت جمع است در فعل ماضی غایب
مفرد و جمع غایب خصوصاً و در سایر جوابها نیز چون کیلدی کیلدیلار و تا شدیلار و اشنیک و دیگ
علامت ضمیر واحد حاضر است در فعل ماضی و جواب چون کیلدینک و شکنیک و اشکنیز
علامت ضمیر جمع حاضر است در مشتقات متصرفه و جواب چون کیلدینکیز و یارنکیز و میم
ساکن یکی با ضم ما قبل علامت ضمیر متکلم واحد است در جواب ما قبل همیشه مکسور باشد و هر دو دم
مضموم چون کیلدیم و کیلدوم و باشم و باشوم و کاف تازی ساکنه بضم ما قبل در فعل
ماضی علامت ضمیر متکلم مع الغیر و همچنین قاف ساکنه باشد کیلدوک و چون کیلدوق و چه
جمع متکلم با ضافت میم سمی مصدر چون کیلدوکم و دال کیلدوک کاف تازی فوقانیه
و گاه مفتوح بدل شود چون کلدوک و کیلساک و گاهی بجای دو کلمه اینوک
می آرند چون کیل اینوک آدیم ما صرف اثبات فعل ماضی معروف ایلادی
ایلادیلار ایلادینک ایلادینکیز ایلادیم ایلادوک از ایلاماق کردن و از کیلماق و بلماق
و بیاقوریاق و ... و قوتماغ و اچماغ و تاپماغ و قورقماغ صیغه بر شش
فصل چون خواهی که فعل نفی ماضی معروف بنا کنی علامت نفی میم مفتوح است
ماضی که در فی است در آر و تی بعدن میم بر اصل خود میکرد و تصریفه کیلمدی
کیلمدیلار کیلمدینک کیلمدینکیز کیلمدیم کیلمدوک گیتمدی گیتمدیلار گیتمدینک
گیتمدینکیز گیتمدیم گیتمدوک ضمائر مذکوره متکلم مع الغیر در نفی آوردن نیز جایز فصل
در بیان فعل ماضی مجهول چون خواهی که از ماضی معروف مجهول سازی لام با نون ساکنه
که علامت مجهول است در آخر ما قبل از علامت ماضی در آر و گاه در جمیع مشتقات ما قبل این
مجهول متحرک میکرد و اگر حرف آخر لام است نون آرد اگر نون است لام آرد و ...

هرچه آید جائز باشد تصریف ماضی مجهول از مثبت کیلندی کیلدینک [illegible]
کیلندینک کیلندی کیلندیلر کیلندیم کیلندوک [illegible] اوتلدی اوتلدیلار اوتلدینک اوتلدینکیز
اوتلدیم اوتلدوک از اوتلاغ بمعنی الفت و موالفت کردن و روئیدن و در رومی گاه
در آخر ماده جر و دراج میکنند چون اوکولناق ریخته شدن تصریف ماضی مجهول
از منفی کیلنمدی کیلنمدیلار کیلنمدینک کیلنمدینکیز کیلنمدیم کیلنمدوک اوتلمدی
اوتلمدیلار اوتلمدینک اوتلمدینکیز اوتلمدیم اوتلمدوک فصل در ساختن
ماضی قریب بدانکه ماضی قریب با در دن بار موجوده سازند در آخر امر حاضر حاصل میکرده
چون از کیل کیلیب بمعنی آمده و برای تاکید ثبوت فعل بر فاعل توردور
دور در باخر این آرند چون کیلیب توردور یا [illegible]
و برای جمع لار آرند اگر با تور گوید از تور را اقتصار [illegible]
تو لار و یا [illegible] اگر ما قبل آخر امر مضموم نباشد سازند [illegible]
چون [illegible] و یا [illegible] و اگر ما قبل آخر امر مضموم باشد اخیر و مضموم شود [illegible]
[illegible] تو [illegible] توردور [illegible] اگر
[illegible] اخیر امر واو ساکن باشد چون او [illegible] و [illegible]
آخر [illegible] اگر حرف اخیر امر حرکت است غالب که مفتوح باشد بحال خود ماند چون
[illegible]
[illegible]
کیلدی [illegible] موجوده با آخر امر [illegible] و [illegible]
دیگاه [illegible] در رومی [illegible] و بعد آن [illegible] قبل [illegible]

بود و این خاصه رحم بود و گاه موحده و نون ساکن آرند چون سالیسان اچیان

۱۲۰۵ و نفی گور مابین سالماین و ثبوت موحده را کسوره سازند و گاه فتح اخیر

کرساکن باشد همین فایده دهد چون کیلا و قیلا و بار ساکنه نیز مفید همین معنی بود

چون باره یعنی باریب و اگر لفظا گور را بعد امر بحرکت آخر آرند مفید معنی ماضی کنند

چون قیلا گور کرده بودم و کیتا گور رفته بودم و بعضی لفظ بار را بعد بکاف برای

ثبوت آن امر فاعل را بعد امر می آرند مگر در کلام اساتذه دیده نشد چون کیلا ای بار

می آمده باشم و کیلا بار سک کیلا بیز کسا آمده باشد و کیلا بار سون می آمده باشد

و گاهی آخر امر را فتح داده قمیه افزایند که مفید معنی قریب شدن چون کیلا قی اوبلا

اتیا تا و اولیا می نمیا قمیه اگر در آخر فعل باشد لفظ هی یا مو با مه آورند پس ما هی

منظنون گردد چون کیلدی ... و باردی ... و همه این الفاظ از حروف استفهام

اند و همین با معنی ... است کیلا کان و بولکان و بارکان و همچنین اگرا کان و

اکی ... انداز داگر سادی ... است و در آن فعل تصریف ... میش

... است انشا ... کیلمیش کیلمیشلار کیلمیشنک کیلمیشسن کیلمیشمین

کیلمیش ... وحده متکلم ایشان ... کیلمیشیم کیلمیشوک می آرند و جمع

متکلم در اختلاف بجای کاف میگویند و تصریف آن نفیا چون کیلمیش کیلمیشلار

کیلمیشنک کیلمیشسن کیلمیش من کیلمیش بیز و تصریف مجهول کیلنمیش

کیلنمیشلار کیلنمیشنک کیلنمیشسن کیلنمیش من کیلنمیش بیز و اباد

کلمه تور جائز چون کیلمیش تور کیلمیش تورلار کیلمیش تور سین

کیلمیش تور سینکیز کیلمیش تورمن کیلمیش تور بیز و یا شتور میش

پنهان کرده ۱۲۰۵

بیخ و یا شو [illegible] ایخ و یا شو [illegible] ایخ و یا شو [illegible] رودی یا [illegible] ایخ آورد
کیلامیشه ی کیلامیشه بلار کیلامیشه شاک کیلامیشه شامر کیلامیشه [illegible] کیلامیشه دون
و او لیمیشه ی ایخ و مجهول چون کیلامیشه ی ایخ نفی باشد کیلامیشه ی ایخ [illegible]
ایخ فصل چون خواهی که ماضی بعید معطوف قریب بنا کنی کلمه ایدی را با [illegible]
قریب آیدی باشد کیلامیدی کیلامید بلار کیلامید شاک کیلامید شامر کیلامید [illegible]
همزه وصل با اتصال با قبل خود می افتد و با تباع کسره تحتیه پیدا میشود و اگر حرف آخرین مفتوح
باشد [illegible] اشباع باشد چون [illegible] ایدی و [illegible] ایدی [illegible] ایخ [illegible]
[illegible] و منفی مجهول [illegible] مجهول با ام با نون و منفی [illegible] ساخته شود چنانکه [illegible]
صرف ماضی بعید معطوف معروف منفی کیلاب ایدی کیلا [illegible] ایدی بلار کیلا [illegible]
ایدیک کیلا [illegible] ایدی [illegible] کیلا [illegible] ایدیم کیلا [illegible] ایدیک و صرف ماضی بعید معطوف
مجهول مثبت و منفی با لا گذشت و بعد [illegible] گذرا ایدی [illegible] آرند چون [illegible]
ایدی [illegible] شود و تعریف [illegible] سایر مراتب مثبت و منفی [illegible]
[illegible] فعل حال علامت فعل حال رای [illegible] ساکنه است [illegible]
[illegible]
[illegible] چون کیلار و بار [illegible] ما قبل [illegible] نیز خوانند چون [illegible]
[illegible] اکثر مکسور ما قبل خوانده اند لا [illegible] برای جمع غائب و سان
[illegible] واحد حاضر [illegible] جمع حاضر [illegible] برای واحد متکلم [illegible] هم [illegible] خوانند
و [illegible] برای جمع متکلم علامت است تعریف معروف مثبت کیلاره کیلاره لار کیلاره [illegible]
کیلاره [illegible] کیلاره [illegible] تعریف دیگر اونا را اونا ر لاره اونا رسان

میر جدید ۱۲

اونار سیز اوتارمین اوتارمیز تصریف مجهول مثبت کیلنار کیلنارلار
کیلنار سان کیلنار سیز کیلنارمین کیلنارمیز میگیا اونلار اونلارلار
اونلار سان اونلار سیز اونلارمین اونلارمیز و این ضمایر بجو آمده هم آید
چون اتلار و اتکار مینز و تکرار ضمایر برای تاکید آید چون سان سین مین مین

فصل این همه بحث حال مثبت بود چون خواهی که حال منفی بنا کنی کلمه ماس بحذف
را در کلمه بجایش در آر بجو کیلماس کیلماس لار کیلماس سین کیلماس سیز
کیلماس مین کیلماس میز و هم لفظ ماز آرند تا مل مانند کیلماز الخ و مردم
ایران کیلمار و کیلمیز برای معلوم میخوانند گاه و هم بجای مین منها میم اورند
چون ایلار هم بجای ایلارمین و بعضی برای نفی حال با خرامر باید ور آرند چون کیلمایدور
اگر با خر فعل حال لفظ دی ایدی و ایدی و میش و میشدی آری ماضی استمرار
کردد چون بوبو ردی بوبور ایدی بوبورمیش و بوبورمیشدی
بوبور ایدی و توتکار ایدی میرفت و کیلار ایدی می آمد و برخی بحذف الف
و هزه کیلاری دی گویند و در فارسی کیلار ای می آید ترجمه کنند تصریف
کیلاردی کیلاردیلار کیلاردینک کیلاردینکیز کیلاردوم کیلاردوک
و کیلارمیش کیلارمیش لار کیلارمیشدینک کیلارمیشدینکیز کیلارمیشدیم
کیلارمیشدوک و اوتوردی الخ و اوتورمیشدی الخ نفی ماضی
استمراری معروف بجو کیلماس ایدی کیلماس ایدیلار کیلماس ایدینک
کیلماس ایدینکیز کیلماس ایدیم کیلماس ایدوک و کیلماس دی الخ نفی
استمراری مجهول کیلناس ایدی الخ کیلناس دی الخ و صیغه حال بترکیب ضمیر

باب و دیگر اسم معنی فاعلیت دهد چون تیلاب لوسیانک دالیتار لوسیانک و

یلوب و مثنع بیراردسیه توشتارود و بر اخرا مرای حال قریب آید و آن بیح

و بهمانکر یا شیح چون کیلا ادور قیلا ادور تصریف کیلا در دیگر کیلادور ولا کیلا

کیلا سیم کیلیا این کیلیا بیتر درشا طلب و شکار و در فصاحت بنیاد ترنمه با لیقا ست بیح

اول و بیع تا لیه از و در بار بنیاد انند و در هم جای هم تنها آوردند چوا

کیلا لیم و الوم تا آرب آخری فصل چون خواهی که مستقبل سازی باید که در اخرا

لفظ کا ای یا تای یا که مستقبل حال شود مانند کیلیکای و قیلغای صرف اثبات

فعل مستقبل معروف ایلکای ایلکای لار ایلکای سان ایلکای

ایلکای مین ایلکای بیتر و بنیتر و در نظم حروف مابین آنها از چون ایلیفا

صرف نفی فعل مستقبل معروف ایلکای ایلکای لار ایلکای سان ایلکای

ایلکای بیتر ایلکای بیتر صرف اثبات فعل مستقبل مجهول کیلیکای کیلنکای لار

کیلنکای سان کیلنکای بیتر کیلنکای مین کیلنکا بیتر و ایلنکای الخ صرف نفی فعل

مستقبل مجهول قیلنکای قیلنکای لار قیلنکای سان قیلنکای بیتر قیلنکای مین قیلنکای بیتر

و اگر در آخر مستقبل از الفاظ ایدی و غیره آرند نیز ماضی استمراری میشود چون لوبلغا

ایدی الخ مثبته قیلغای ایدی الخ نمیکرد و در سایر صور از معروف و مجهول

و مثبت و منفی ایراد انها جایز با سبب و هم و فکر آنهم و آن مشتمل بر چند فصول

است فصل اول در بیان مصدر بدانکه علامت مصدر باختلاف لغات و لهجات شتی

و غیره رکو را مصدر است بروزن باغ و گاهی الف آن را در نظم بینداز ند چون اولمق

گرفتن و تا لیقورمق قصد کردن بحذف الف و تحذف این علامت امر میماند و با فوق

باب فاعل و در

ابنیه دیگر و نظم

امثله

علامات افعال صیغ مختلفه حاصل میشوند و بعضی از آن در پارسی بآخر مصدر دن یا تن
آید و اگر چنین نبود و مصدر نباشد چون قیاق بالالی کشیدن یا قاق تیار و قیسیلمه
اوجماغ جنت رسیدن و اگر معنی بر بیان بود مصدر باشد و مصدر لازم بود
که به فاعل تمام شود مثل اولتورماغ نشستن یا متعدی که از فاعل تجاوز کرده بمفعول
رسد چون اورماغ زدن و گاهی یک مصدر لازم و متعدی هر دو باشد چون ییغلماغ
جمع شدن و کردن و اچماغ ... کشایش دادن و کشایش پذیرفتن و برای
افاده معنی تعدیه سیزده لفظ آید تور چون کیتورماغ و کیتورماغ آوردن از کیتماغ رفتن
و کیلماغ آمدن و دور مانند اولدورماغ کشتن از اولماغ مردن و تر در وهم
اولدورماغ نشستن ... و آسیدورماغ اویتران کردن از آسماغ آویختن و غوز مانند
اشتورماغ گوانیدن از اشتماغ گذشتن و گوز مانند ... گذرانیدن از اوتماغ
گذشتن و کورگوزماغ نمودن از کورماغ دیدن و گوز مانند تیکورماغ رسانیدن
از تیگماغ ... رسیدن و غوز مانند یاتغوزماغ خوابانیدن از یاتماغ خفتن
و گر مانند ... گذرانیدن از اوتماغ گذشتن و غوز مانند یاتقوزماغ خوابانیدن
از ... ساختن چون ... نمودن از کورماغ دیدن و ... مانند
... ساختن ... نمودن ... [illegible]
... [illegible] ... گفتن ... [illegible]
زدن ... خوانانیدن از اوقوماغ خواندن و ... مانند ...
... [illegible] ... نوشیدن و کیتارماغ فرستادن از کیتماغ رفتن ...
... جاری کردن از آقماغ جاری شدن و یک مثال ... [illegible]

جایز داشته‌اند چنانچه از قیتماغ آرام گرفتن قیتماق و رماغ و تیقعور ماغ ساختن قیتماق آرام
دادن و ترکان متعدی را باز متعدی سازند برای تاکید و مبالغه چون کیتور مه
و تماغ متعدی کیتارماغ است و این متعدی کیتماغ است و گاه برای تعدیه مصدر
جداگانه آورند چون لوشماغ افتادن و سالماغ انداختن فصل لام و نون چنانکه
افاده معنی مجهولیت دهند چنان که افاده معنی لزوم کنند چون بعنی باغ ویران کرد
و بوزولماغ ویران شدن و بیتماغ کشادن و بیتلماغ کشایش پذیرفتن فصل
الفاظیکه معنی حاصل بالمصدر کنند کاکی و تاقی و کاکی و تاقی و قالی چون کیلکاسی
آمدن کیلماغ و بیرتاقی تیز بیرماغ و انکالی کرد از انکماغ و قیلغالی کرد از
قیلماغ و التقالی گرفت از المک و کوم و قوم بالفظ دو ریاسته میزان چون کوم
کوم دو ره دیدار است و قیلقوم دو رکردن است و قیلقوم جمع کرد است
و التورکوم ای اوله درکوم کشتن است و بالفاظ است آید چون قیلقوم باز
کردن است و کاکیچ و تالیچ و سی بر وزن سی و سالی بر وزن ساعی در این هر چهار
افاده تاکید هم است چون کیلکاکیچ بهجر آمدن و قیلغاچ بهجر کردن و اولغان سی
بهجر شدن و بیلکان سالی بهجر گریستن و سی بمعاوده ترکیبی مقدار و برابر هم
چون بیرقیل سی یوقتورمیابر موی نیست و جنجی بهجر دو و دو قسم هر دو هم است
دوقیچه و دوکچه هم مستعمل دوغ و دوک و دوق و دوکی و دوکن و دو غن
دوقن و کوچه و عوچه و قوچه بر وزن قیچه چون کیله و قچه بهجر آمدن و اوله و قچه
بهجر شدن و اکر بعد دوک و دوق حرفی بود جیم عجمی از آن ساقط کردد چون چیکده
کیلنگ کشیدن توکل کورده و کده دیدن گل و یافتن و ثغم سوختن تن و باخته قده

فائدهٔ لام و نون برای کردوم

در دیدن و کهرلار توکدوکی گوهر ریختن و کیلدوکی آمدن و قولادوکی و کورکوکی
قولادوغودار توقوغ بمعنی جیم فارسی تا هم آید چون ایتیلاکوچه تا گفتن و الغوچه تا گرفتن
داوروقوچه تا زدن و اگر آخر غوچه و کوچه و قوچه در جواد آر تار نون اندازند بمعنی
بمعنی حاصل مصدر باشد چون قاری تیچه تا پیر شدن چیق قوچه تا برآمدن و تا
از این علامت مذکوره افادۀ معنی مفعول کند که گفته شود و کولوک اگرچه کلمه بسیار
کم کاه برای معنی حاصل مصدر هم آید چون سورکولوک راندن و آق داق چون
سیغ پرسش از سوراماق پرسیدن و ساغ شمار از ساناماق شمردن و قوچاق قبل
گیری از قوچلغ در کنار گرفتن و یوشاق نرمی از یومشاماق نرم شدن و گوتله
چون بیکولی خورش و ایچکولی نوشش و بعض صیغ باضافت معنی مصدری دهد
چون تیکان زمان ای زمان رسیدن و قیلور غه قتل کردن قتل و او قوریغه
بنیاد بنیاد خواندن و از مفردات که مفید معنی مصدری است شش است در لازم
و حکم حرکت اقبالش هیچ حکم حرف قبل یا ماضی قریب بود چو کیلیش آمدن و یاغیش
باریدن و یوروش شتابی از کیلماغ آمدن و یاغماغ باریدن یوروماغ شتاب رفتن در
متعدی معنی مشارکه پیدا کند چون اوروش از اوروشماغ باهم جنگیدن از
اوریاغ و توتوش از توتوشماغ با یکدیگر گرفتن از توتماغ گرفتن و کاف تازی
و میم ساکنه و مفتوحه اکثر و نون و تار فوقیه و جیم فارسی و غین معجمه و قاف
و واو و یار تحتانیه چون بیلیک و بنش از بیلماغ و یمیم خوراک از یماغ خوردن و آقم
تا سورکه جاری باشد از آقماغ جاری شدن و چیقارین شورش از چیقارماغ و کیچیت
گذر از کیچماغ گذشتن و اولات مرگ عام یعنی وبا از اولماغ مردن و تیلیخ آرام از تیلماغ

آرام گرفتن و بیوُرُوغ فرمان از بیورماغ فرمودن و قوروق خشک از قوروماغ
خشک شدن و ماقبل غین و قاف اکثر مضموم باشد و آیرو جدا از آیرماغ جدا شدن
و قوسی قی از قوسماغ قی کردن و گاه صورت امر حاضر مفید معنی حاصل مصدر باشد
چون قورقو خوف از قورقماغ ترسیدن و قوروشک از قوروماغ فصل در بیان
کلمه که معنی التزام و ضرورت دهد و آن کیراک است بمعنی می باید چون بارمین کیراک
بارمین باید و گماناً زار می کیراک کم ازار می باید او یلاماک کیراک باید سنجید و فکر باید کرد
قویماک کیراک اید می بایست نهید و کیراک تور و کیراکاو و قر باید بصیغه حال و کیراکا ماس
یا از بصیغه نفی آن حتی نمی باید و مشتقات دیگر ازین ماده و آخر مصادر بحکم کلی افاده تجدید کند چون
او لتوریا ماکیراک بایست نشست و قیلماق کیراک باید کرد و مثال باتما و چون کیراک دور کیراک ا
و کیراک این کیراک ایسیر و کیراک کم نیراک سیر فافهم فصل در تعریف حاصل چون خواهند که حاصل مصدر
آرند بر علامت مصدر یا لام مفتوح آرند و آن اکثر است چون سوزلماغ از سوزرکه باد
است و لیوزلماغ روا آوردن از لیوز یارا مهمله ساکنه آرند چون قابلقوریاق غصه
خوردن از قابلقو بمعنی غصه و کوکارماق سبز شدن از کوک بمعنی سبز یا دال مهمله
مفتوحه آرند چون قولداماغ دستگیری کردن از قول بواو مجهول بمعنی دست و
اونداماغ آواز کردن از اون بمعنی آواز یا قاف ساکنه آرند چون ازقماغ
کم کردن از از بروزن باز بمعنی کم و قلیل و گاهی در یک ماده بدو حرف تصریف نمایند
بنابر تفاوت اندکی در معنی چون ایزداماغ قدم زدن و ایزلماغ در پی کسی رفتن
از ایز بمعنی قدم فقط فصل در بیان ساختن مصادر و افعال اقتداریه بدانکه الماغ
بعد الف و لام زده بمعنی گرفتن که مصدر است مع مشتقات او اگر در آخر امر می آرد آخر

امر را مفتوح سازد و معنی توانستن با او زیاده کنند چون کوراالماق و دیدن توانستن و اوروشه الماق با هم زد و ضرب کردن توانستن و کوراالمان و دیده نتوانستم در اصل الماایتی بوده همزه را حذف کردند و ایتاالمان گفته نتوانستم و ایلاالماغا کردن می تواند و کیله الدی توانست آمد و کیله المدی نتوانست آمد و کیله الور آمدن می تواند و آمدن خواهد توانست و کیله الماس یا کیله المان آمدن نمیتواند یا نخواهد توانست و کیله النماس آمدن نمی تواند شد یا نخواهد توانست

فصل در بیان مجهول ساختن مصادر بطریق کلی لام و نون برای تجهیل آرند چون ازکیلماغ کیلنماغ آمده شدن و از اوتماغ اوتلماغ سبز کرده شدن و برای نفی میم مفتوحه آرند چون کیلنماغ نیامدن و کیلنملماغ نیامده شدن و اوتملماغ سبز نشدن و اوتلماغ سبز کرده نشدن کما قیل فی الاول

فصل در بیان ساختن اسم فاعل کلمه کوچی و کوسی و غوسی را اگر در آخر امر آرند فاعل گردد چون کیلاکوچی آینده و بارغوسی رونده کیلاکوسی آینده و برای ضمیر جمع لار آرند چون کیلاکوچی لار آیندگان و برخی قوچی بقاف آرند اما فصیح نباشد و در نظم از هر چهار تحتیه انداختن جایز چون کیلاکوچ آینده بلکه ضرورة جیم هم انداختن رواست چون کیلاکو آینده و برای نفی میم مفتوحه آید چون کیلماکوسی نا آینده و چاق و غاق و قاق چون قاچقاق گریزنده از قاچماغ گریختن و ایتقاق گوینده از ایتماغ گفتن و یالیجاق زاری کننده و خوش آمدگو از یالینماغ زاری کردن و خوش آمد گفتن و غان و کان و قان چون قاتقان سخت شونده از قاتماغ سخت شدن و کیلکان آینده از کیلماغ آمدن و ساتقان فروشنده از ساتماق فروختن و قان و ... ان ...

کاف فارسی حذف کرده شود و معنا نون افاده فاعلیت کند چون قپان از قپلکان
که معنا است از ین و کاف فارسی که افزایند برای رفع التباس چون کیلکان آینده بازگان
و اگر پیش کاف لام یا نون آید مخصوص بمفعول میگردد چون کیلکان آمده شده و
بارکان نوشته شده و کالی و قالی و تالی چون کیل و برکالی سوزانیده و
سوبرتالی پسندیده و قالی یابنده و کی چون کیلاکی آینده و بارکی رونده
و ول چون یساول آراینده و اینساغ ارسطو و سزاول کوتالی برشمرده
ارسازاغ کوتالی داون واخ واق چون اولیغاغ بیدار و قیالاغ پیدا شده
وا ورتاغ رسته ازاورلاغ زدن و اقساق لنگ از اقسامق لنگ شدن و از
حروف مفرده بعضی حرف است که چون باخر مصدر آید صفت مشبه
معلوم باشد مثلا جیم فارسی میم مفتوحه یا ساکنه و قاف و غین معجمه
ساکنه یا قاف مفتوحه و او و کاف تازی چون اوچ دانا از اوقماغ دانا شدن
و قیلیج خوشنود از قیاماغ خوشنود شدن و سیوره دوست از سیورماغ دوست
شدن و قورقوم ترسان شده از قورقماغ ترسان شدن و بیلیم رحم کننده از
بیلیماغ رحم کردن و تیم سیر از توییماغ سیر شدن و بوزوغ ویران از بوزماغ
ویران شدن و قیسقه کوتاه شده از قیسماغ کوتاه شدن و ایره جدا از ایرماغ
جدا شدن و بشیک پخته از پشماغ پخته شدن و تیرک زنده از تیرماغ زیستن و اوکسوک
کم از اوکسوماق و بعضی چو اعدا اصلا برای صفت مشبه موضوع اند چون بیک
بزرگ و بای دولتمند و جز آن و آلتی معنی فاعلیت اکثر و بهتر و پیشه و منصب میدهد چون
قوشچی میرشکار ادار و خزانچی خزانه دار و مثلا بیچی و دستار خوان

گسترنده و واسطه‌چی دارنده و خداسپان و سپهورچی آهنگر و التونچی زرگر و کیمه‌چی
ملّاح و در اعداد برای افادهٔ عدد ترتیبی لازم است چون ایکینچی دوم و اوچنچی سوم و تورتنچی
چهارم و بشینچی پنجم الی الاخر و بعضی اسما که با آخر آنها چیم پارسی چند لفظ بود و تحتانیه
افزایند چون سیوچی دوستی کننده از سیو که دوست باشد و باورچی پزنده
از باورچ که بسیار پخته باشد و ترکان در آوردن علامت با کلمات عربی و فارسی باک
ندارند چون جفاچی جفاگر و قتل فعل حال اسمی آرند که مرکب بمعنی فاعلیت
چون یولبورچی ... رفتار و سوتوشچی ... و برای معروف با آخر
سفید بمعنی فاعلیت چون ساتاغچی فروشنده و الماغچی گیرنده و غیره ساتاغ
و الماغ فروختن و گرفتن **فصل** در بحث اسم مفعول بدانکه علامت اسم مفعول غان و قان و
گان است که با آخر امر آرند چون بارغان رفته شده و سوزقان پرسیده شده و
چکیلگان کشیده شده و زیاده تا لام نون صیغهٔ اسم فاعل و مفعول برای مجهولیت و تاکید
[illegible] چون یازیلغان نوشته شده و باغلگان بسته شده و کیاشگان [illegible] و برای سلب
لار و برای نفی [illegible] آرند که قبل و با آخر الفاظ مذکوره گاهی یاء افزایند چون
توشکانی افتاده شده و گاهی بجای نون لام آرند چون توشکالی و گاهی لفظ
ایمیش بر علامت مذکوره افزایند چون کیلگان ایمیش آمده شده و بارگان
ایمیش رفته شده و علامت مجهول بر میش هم افزایند چون کیلمیش آمده شده
و یازیلمیش نوشته شده و میش که بجای بار سوده کیلیپ است با کلمه دی هم آید
چون کیلمیشدی چنانکه گفته شد و کلاج و قلاج چون ایسکلاج [illegible] شده و ایلیاغ
[illegible] با ... لقلاج ... شده و ... دوم و ... و ... را می آرند چون

ایلادکین کرده وا ولد وغین شده ددوکچه دو قچه چون کویدور دوکچه
سوختن وتا سوخته وکور دوقچه تا دیدن وتا دیده وکوم وقوم بدون دو یچون
ایچکا کوم تنو شیده سن وتا بقوم یافته سن واکرکو وقو را مصغرکوچی وقوچی گویید علامت
فاعل باشند علامت مفعول وتیچه برای نفی اسم مفعول است چه میم برای نفی است جیم مجهول با
مفتوحه بمعنی تا ونون افاده معنی مفعول میکند وتچیته برای اشباع است چون ویریچیچه
تا نداده واتیچه تا نکرده والمیچه تا نگرفته وازحروف علامت مفعول غین
منقوطه است مانند سینوغ شکسته از سیناغ شکستن و پیشوغ پخته از پیشماغ پختن و
قاف چون یاتوق خفته از یاتاغ والیشوق کشاده از ایشماغ کشادن وکاف
تازی چون کیسوک بریده شده ازکیساغ بریدن واولوک مرده از اولماغ
مردن وغالب ماقبل این حروف ثلثه مضموم باشند ومیم مفتوحه چون باسمه بخشش کرده
شده از باسماغ بخشش کردن وسوقمه خلیده وباساکته چون کیسیلسام اکره بریده
شده سن ونون ساکنه چون یاشنورون پوشیده ومخفی از یاشنوماغ پوشیدن
واولکن شده از اولماغ شدن وهای مخفی چون کوره دیده از کورماغ دیدن وویره
داده از ویرماغ دادن واین بیشتر مستعمل روم است ویار تحتیه ساکنه ونی ونیاک
که بمعنی راکه مفید معنی مفعولیت بود آید چون حالمی حال مرا واولی اوروب
تولارا دروازده اندوا وفنیاک امی اوراوکاه مصغرنی نون تنها آورند چون
آفتابن که در اصل آفتابنی بود ای آفتاب را فصل در بیان ساختن امرحاضروغایب
وذکر علامت شاهد بانکه امرحاضر در ترکی اصل مشتقات بود وعلامت هریک مشتق علاوه
بران شاهد چون کیل بیا وبار برو وایلا بکن وگاه ضمیر مخاطب بران افزایند چون

سالینک بیندازتو و تو تونک بگیرتو تصریفیه کیلنیک بیاتو کیلانکیز بیائید شما و
کیل و غیل و قیل و خیل و کین و غین و قین و خین ازین الفاظ هشتگانه در آخر
امر حاضر برای تاکید آرند چون کیلاکیل و کیلاغیل و کیلاقیل و کیلاخیل بیا تو و بارکین
و بارغین و بارقین و بارخین برو تو پس درین چار آخرین که نون است بدل
بلام اولین است سالغیل بینداز تو و بیرکیل بده تو و این صیغ را امر مع التاکید گویند
و چون امر بعد از جواب آید معنی فاعلیه بخشد چون یول لبار راه رونده و یول بوزر
ویران کنندهٔ راه از بوزماغ ویران کردن و سون علامت امر غایب واحد است
و لار علامت جمع چون کیلسون باید که بیاید و کیلسون لار باید که بیایند و گاه
س مفتوحه در آخر زاده آرند که مصغر سون است اما اگر متضمن معنی شرط بود چون
کیلسا اگر بیاید و بارسا اگر برود و بولسه اگر باشد و قیلسه اگر کند و بدون شرط
هم آید چون بولسالار باشند و گاه حرف شرط را بصیغه مصحح سازند چون اگر قیلسه
اگر بکند و اینک و اینکیز ضمیر مخاطب واحد و جمع افزوده گویند کیلسانک اگر بیائی
تو و کیلسانکیز اگر بیائید شما و این برای تاکید باشد در امر چون ایتسانک بگوئی
تو و برومی ها مخفی مفید معنی امر غایب باشد چون و یره بدهد و اوله بشود و بدا
مجهول ساختن همان لام و نون است اما در صیغ امر حاضر آوردن یکی از الفاظ
هشتگانه مخصوص مذکوره لازم است چون کیلانکین یا کین و اگر نباشد پس بعدم لحوق آن
مبنی علیه ملتبس میگردد بمثل کیلین که بمعنی کیلیب آمده و از التباس ایمن نباشد و در امر
غایب بودن لفظ سون یا سین مفتوحه ضرورست که علامت امر غایب است امر حاضر
مجهول چون کیلنکین آمده شو تو و کیلانیکیز یا کیلنکیز آمده شوید و شما

و امر غایب مجهول چون کیلنسون باید که آمده شود و کیلنسونلار باید که آمده
شوند فقط فصل در بیان ساختن نفی بدانکه نفی طلب شیٔ کاستن علامتیان در ترکی
آوردن میم مفتوح است و آخر امر علامات چون کیلمه و کیلماسیاو کیلماکین سیاتو
و کیلماتک سیاتو و کیلماتکیز سیا یید تیما و کیلمسون باید که نیاید و کیلمسونلار
باید که نیایند و ضمیر جمع حاضر همزه انکیز نیاید تیج تا فعل بحال شود یا نه و آورد
ضمایر و الفاظ هستگاه بعضا نکه در امر شود بیجا آوردن هم واجب است همچون
ایلا ماتک بکن تو و یا تکیز کنید شما و تیلما فعل بکن تو صرف
مصدر فی کیلمسون باید که نیاید کیلمه سونلار باید که نیایند کیلمه ساتک نیا ای کیلمه
ساتکیز نیایید کیلمه سام نیایم کیلمه سایز نیایم صرف نفی مجهول کیلنمسون نیامده
شود کیلنمسونلار نیامده شوند کیلنماتک نیامده شوی کیلنماساتکیز نیامده
شوید کیلنمه سام نیامده شوم کیلنمه سایز نیامده شویم فقط فصل در بیان اسم
ظرف و آن اسمی بود که دران فعل واقع شود و آن بر دو قسم است یکی ظرف مکان
که علامتش لاغ و لاق و لاک و ماق و چاق باشد که باخر جواهر بالحد
آید چون قیشلاق جای زمستان چه قیش زمستان بود و یایلاق جای تابستان
چه یای تابستان باشد و چیلاق جای تابستان چه یاز تابستان است و از آن جهت
پیدا شده و او لاک جای راستا پیتونی ذلک که اللاتیم شهور است چه او امر
ازو باید کرد و ایجاد او لاق و قیلاغ ریگستان چه قوم بقیم یکی ازو
یاقتاق جای افزیدن چه کی دل چه یاتا امر یاتماغ است چه افزیدن
و یاتیلچاق جای بستن که گذشته باشد چه باتیل امر یاتیلماق است یعنی استیشتن

دوم ظرف زمان که علامت آن کلیج و غاج و سالی و سی و جاغ و چور است چون کیلگاچ وقت آمدن و بارغاچ وقت رفتن و اولغان سی وقت شدن لیغاکان سالی وقت گریستن و کیلیچاغ وقت آمدن و بارماغ چوری هنگام رفتن پس لفظ چاغ و چور درا واخر سائر مصادر مفید زمان باشند و کذلک در اخر حال چون کیلار باشند کیلاغ چاغی و بارماغ چوری گاه چاغی و کیلار چوری وقت آمدن و دا در جا آید بمعنی فی آید چون اوسیدا در خانه او و در مشتقات بمعنی زمان چون تورغانیدا هنگام ماندن و تیکاندا زمان رسیدن و کیلورد ا بحالت آمدن بارورد ا وقت رفتن و قاچان گاهی بمعنی کی و گاهی کدام وقت آید چیان یعنی چاغ است که وقت مطلق باشد و ایمدی یعنی اکنون

فصل در بیان ساختن اسم آله بدانکه در ترکی برای اسم آله لفظی نیست که بنای آن بران گذاشته شود اما بعض اساتذه عبارت نیارساسی را در اواخر مصادر آورده بمعنی آله بگیرند چون اورماغ نیارساسی یعنی چیز زدن که آله آن باشد مانند مضراب ستار و اچماغ نیارساسی که آله گشادن باشد اعنی کلید که بترکی اچقون و برومی انختار نامند و بیتماغ نیارسی آله نوشتن که کلک باشد و گاهی نیارسه بمعنی چیزی آید چون نیمارسه اوقوبوراسی چیزی خوانده است فقط

فصل در ذکر ساختن اسم تفضیل بدانکه علامت اسم تفضیل در زبان ترکی راک و راغ و راق است بروزن باغ و در تلفظ الف انها می افتد این علامات در آخر سائر اسما برای افضلیت مستعمل است چون ایراق راغ و در ترکی و بیتکوچی راق نویسنده تر و یخشی راق بسیار نیک و یمان راغ بدتر و کوپ راک زیاده تر و بیک بزبان ایرانی و رومی و کاشغری بمعنی خوب و نیک است چون بیکراک بهتر و کینه چون کیچیک کینه خردتر و کلمات عشر و چیز برای

بیان اسم آله

بیان اسم تفضیل

تفصیل است چون کوپ دا اسر و قمو و جمو و قموغ و چوق و چوسغ و چوخ و چوک
و یوکوش دا و کوش دربر و تالاهی مانند کوروک لویب بسیار حسن و
بمان اسر و بسیار بد و سوروغ قمو یا جمو بسیار سرد و تیکیش قموغ بسیار دوخته
و چوق چوچوک بسیار شیرین و چوغ اشیغ بسیار گرم و چوخ خونابه بسیار خون خالص
یوکوش قانلار توگدنیک بسیار خونها ریختی و او کوش جرم وکنه قه مبتلای
بسیار بجرم وکنه مبتلا هستی و اولتور دنکیز کیم زریه ایپق و ونشیند که گرهی بسیار ا
وتالاهی چیچان دور بسیار داناست وگاهی از این الفاظ دو لفظ یکجا به تاکید آرند
چون مجنون اسر و کوپ دانا اکیش مجنون بسیار داناتر شده است همچنین
بسیار الفاظ متضمن مفهوم تاکید و مبالغه اند در الوان و صفات چون آپ اق بسیار
سفید و قاپ قرا خوب سیاه و یوم قرا و چوم قرا بسیار تر و قیپ قزیل بسیار سرخ
و ساپ ساریغ بسیار زرد و کوم کوک بسیار سبز یا کبود و یام یاشیل بسیار سبز و اوپ
اوزون بسیار دراز و قیپ قسقه بسیار کوتاه و یات سی بسیار پهن و آپ اچوغ
بسیار کشاده و چوپ چوقور بسیار عمیق و کوددفار و یوپ یوماق بسیار پوشیده
و یوپ یومالاق کذلک و دوپ دور بسیار هموار و ساپ ساق بسیار تندرست
و کیپ کیچیک بسیار خورد و یوپ قویون بسیار کنده و قوپ قوروق بسیار خشک و
توپ توغری و دوس دوغری بسیار راست و یوپ یومری بسیار گرد و غنده و
توپ تولا بسیار پر قوت و یام یاشی بسیار اشک و هوپ هول بسیار تر و ایپ
ایچله بسیار باریک و مانند اینها صرف صغیر ایجازی به طرق تازی مصدر
کیلماغ ماضی مطلق مثبت معروف کیلدی کیلدیلار کیلدنیک کیلدینکیز

کیلدیم کیلدوک ماضی مطلق منفی معروف کیلمدی الخ ماضی مثبت مجهول کیلندے
الخ منفی مجهول کیلنمدی الخ ماضی قریب معروف مثبت کیلیب الخ و کیلیب تور الخ
کیلیبتش الخ و کیلیبتدی الخ و مجهول مثبت کیلنیبتش الخ و مجهول منفی
کیلنمیبتش الخ مضارع معروف مثبت کیلار کیلارلار کیلارسان کیلارسیز
کیلارمن کیلارمین کیلارسیز کیلامی مضارع معروف منفی کیلمامی الخ حال
قریب کیلادور کیلادورلار کیلادورسین کیلادورسیز کیلادورمین کیلادورمیز
کیلامیدور مستقبل کیلکامی کیلکایلار کیلکامی سین کیلکامی سیز کیلکامی میز
کیلکامی مین مصدر منفی کیلماغ کیلنماغ مضارع مجهول کیلنار حال کیلنادور
مستقبل مجهول کیلنکامی الخ اسم مفعول کیلنکان کیلنکانلار و ایلاماکان
نمره ۱۲۵ اسم فاعل کیلکوچی کیلکوچیلار اسم فاعل منفی کیلمکوچی الامر کیل و کیلکین
و کیلسان و کیلانکیز و کیلسون و کیلسونلار والنهی عنه کیلمه و کیلمکین و
کیلمانک و کیلمانکیز الظرف منه کیلکاچ و افعل التفضیل منه کیلکوچی راق

باب سوم در بیان فوائد حروف بزبان ترکی بدانکه الف یا اصلی است
که بحذف آن کلمه افاده معنی ننماید مانند الف اون یعنی ده و مجهوله که بمعنی آواز و آره و دره
و سنگ شده است بحذف الف مفید این معنی نباشد یا وصلی که بحذف آن اصل معنی لفظ مختل
نشود چون الف الله بمعنی مع که بحذف لفظ مفید همان معنی معیت بود و الف زایده بود
و این بیشتر سماعی باشد زیرا که مدار لغت بر سماع است مانند چون وله و چوره و ینکا می
و نیلاسے ینکا می مین که در اصل نی او چون بمعنی برای و ایله بمعنی مع و ا و چون
بمعنی زمان و وقت و نی اینکامی بمعنی چه خواهد کرد و نی ایلامی بمعنی چه کنم من نی ایتامی

یعنی چه کنم سن بعد حذف الف معنی لفظ به قرار است سه هست مجلس ان قدر که بود ۸ه
هست مضطرب بران تمانه هنوز ۸ه والف گاهی ندائی بود چون شاهیا و گاهی بجای فتحه
آید که اخت آن است چون کیلار و بارار و در دو کلمه متجانس بمعنی با ر الصاق آید چون
یوزا یوز روبرو و اوزا اوز خود بخود و گاهی برای تعیین وقت و مدت آید دونا کون
دیروزه او را کون پیرو و گاهی برای اشباع آید چون قرا و قاره بمعنی سیاه و این
اشباعی را گاهی هی اندازند و بای موحده را در آخر امر برای ماضی قریب آرند چون
کیلیب آمده و باریب رفته و بوب شده بای پارسی ترک بسبب اتحاد مخرج این بارا با ب
موحده قافیه ساختن روا دارند چون کوپ و خوب و تای مثناة فوقیه برای تعدیه پ
لازم ساکنه آرند چون اوقوماغ خواندن و اوقوتماغ خوانانیدن و چهیوماغ شیرین ت
شدن و چهیوتماغ شیرین کردن و برای حاصل مصدر آید چون اولات بمعنی مرگ و بار
ازاولماغ مردن و ماختات ستایش از ماختاماغ و برای تخصیص فاعلیت آید چون کیلتکان
آینده چه کیلکان میان فاعل و مفعول مشترک است و برای ربط در آخر کلمه تای مفتوحه
آید چون اشتا بمعنی بکار و در واحد غائب ماضی گه تا مکسوره بود مبدل از دال مهمله است
چون گیتی که در اصل کت دی بود بمعنی رفت و جیم تازی را ترکان با جیم پارسی قافیه ج
سازند چون محتاج و اچ بمعنی گرسنه و جیم فارسی ساکنه برای حاصل مصدر آید چون چ
اینانچ بمعنی باور از اینانماغ باور کردن و اردیچ حکمت و دانش از اوتماغ دانا شدن و مفتوحه
بمعنی برابر بود در آخر کلمه چون تاشچه برابر سنگ و نیچه چه قدر و بمعنی تا چون حد قه جا یعنی تا بحد
دکور و دکچه تا دیده و چه برای نسبت هم آید چون قالیچه منسوب بسطبر و اقچه منسوب بسفید یعنی
روپیه و هم برای ترحم آید چون ترکچه و برای تصغیر چون قوتچه بیاره خرد و هم برای تانیث ۱۸

آید مانند آغاچه زن آغا یعنی رئیس وبمعنی ور مانند ایل سوینکچه بطرف هوا خاء معجمه نیز در روم
از روابط است چون دوزخ خه بار ور بد ورخ میر ود ولقتین معجمه وقاف وکاف پارسی
اکثر مبدل میشود چون غه وقه وکا مانند حق قه بیلا دور سجق می شناسد ودال مهمله
مفتوحه برای تعریف جواد آید مانند قولداماغ دستگیری کردن چه قول بواو مجهوله بمعنی
دست باشد که چامداست جداوندماغ آواز کردن چه اون بواو مجهوله آواز بود وبمعنی
در آید مانند پانیدا دپیش من وجانیدا درجان من ودر مشتقات اکثر صیغه را بمعنی اسم
زمان سازد مانند یازغندا زمان نوشتن وتیکاندا وقت رسیدن ودال مهمله مکسوره
علامت ماضی است ودر واحد وجمع غائب چون کیلدی وکیلدیلار تحتانیه معروفه ضمیر
بمعنی او که دانسته وراء مهمله ساکنه علامت فعل حال آید در آخر امر حاضر چون کیلارمی آید
وبرای تعریف جوادآید مانند تیلبارماغ دیوانه شدن وتیلبه دیوانه وکوکارماغ
سبز شدن وکوک سبز وبرای تعدیه لازم آید چون ایچماغ نوشیدن وایچورماغ نوشانیدن
واوچماغ پریدن واوچورماغ پرانیدن وبرای نسبت آید مانند ایچ بکسر شکم وایچور منسوب
بشکم ای رووده ودر اعداد بزیادت الف ماقبل بمعنی هر آید مانند بیرار بمعنی هریک وزائد
که گاهی مفتوح هم گردد مانند ایدی وایردی واوزه واوزره وزاء معجمه علامت ضمیر
جمع حاضر است مانند انیکیز وسیز وبرای تعدیه لازم هم آید چون ایماغ مکیدن وایمیزماغ
مکانیدن واقماغ جاری شدن واقارماغ جاری کردن وبرای صفت مشبهه نیز آید سوسه
تشنه از سوساماغ تشنه شدن وزاید هم آید مانند قوی وقوزی بمعنی گوسپند وسین مهمله
مفتوحه مصغر لفظ سون است که علامت امر غائب است مانند کیلسه که در اصل کیلسون بود بمعنی
بیاید واکثر متضمن معنی شرط هم باشد چون بارسه بمعنی اگر برود ودوشدیسه اگر افتاد وزائد

نیز آید مانند یوق یعنی یوق و در معنی تاکید هم گفته اند که البته بود و برای تنکیر هم آید
چون کیمسه یعنی کسی در کیم کمی یعنی که باشد شین معجمه ساکنه در ابواب لازمه افاده معنی
حاصل مصدر کند و بیان حرکت با قبلش در مصدر مذکور شده چون یاغیش بارش
از یاغماق باریدن و اوکوش یعنی ستایش از اوکماق ستودن و قیلیش کردار
از قیلماق کردن و در ابواب متعدیه فایده اشتراک که خاصه مفاعله هست دهد چون اوتشماق
گرفتن و توتشماق بایکدیگر گرفتن و برای علم شی چون کورنیش نگاه از کورماق دیدن
در زاید نیز آید چون یتماق بالکسر رسیدن یتشماق رسیدن وگاهی مفید معنی ابتدا بود چون
کیلیش اول آمد و توریش اول برخاست فاما غین معجمه مفتوحه از زواید باشد یعنی
پیشین (?) های موحده در آخر جامد چون باغ عه بار دیم بباغ رفتم و سراغ عه تاپدیم بسراغ یافتم و اگر
در آخر مشتق در آید مفید معنی مصدری بود چون کیلارغه بآمدن و یازرغه بنوشتن و
و برای افاده علم یعنی نسبت وفاعلیت آید چون یورغه بضم تحتانیه اسپ تیز گام و سرغه
در اصل سیرغه بود بسین مهمله منسوب به زردی و باختلاف لهجه بکسر سین مهمله و سکون را و هممله
هم آمده حذف یکی از غین شده و برای تشبیه نیز آید چون آباغه مانند پدر یعنی ابا بالفتح پدر را
باشد و مانند پدر یعنی پدر بود که عم باشد و قین معجمه ساکنه مفید معنی مفعول بود مانند
پیشوغ پخته شده خام از پیشماق بکسر موحده و قین معجمه شده پخته شدن و سینوغ شکسته شده
از سینماق شکستن و برای علم شی آید مانند ایستیغ چو ابیگه گفته از ایتماق گفتن و مفید معنی
مصدری بود چون یاروغ روشنی از یارو و یاغ روشن شدن و برای نسبت هم آید
مانند قراغ منسوب بقرا ای سیاه و آن مردمک چشم بود و زاید هم آید مانند قراق و قرغاق
گوشه چشم قاف ثالثا مفتوحه برای ربط بود چون یولقه براه و خلایقه با مردم و

شین

غین

قاف

واجتماع مثل دوقاف نزد ترکان افصح بود و سا کنه کاهی مفید معنی فاعل وگاهی
بمعنی مفعول بود چون تانوق شناسنده ای گواه از تانماغ شناختن و یانوق
خفته از یاتماغ خفتن وماقبل این قاف اکثر مضموم آید وبرای علم شئ نیز آید چون
ساچیق نثار کتخدائی که مرسوم هست از ساچماغ افشاندن وقیلیق کردار از
قیلماق کردن وبرای تعریف جوا آید هم آید چون ازکم داز وقماغ کم کردن ویول
راه یولوقماق درراه پیش کسی آمدن وبرای تشبیه ونسبت هم آید چون قاشوق
بچچه مانند قاش که پاره از خربوزه باشد ویا بر دستار هست وقازوق میخ
منسوب بکندن از قازماق کندن وترکان عین مهمله وقاف را بسبب قرب مخرج در
اطلاق خود یک دانند وکاف تازی ساکنه در آخر امر مفید معنی مصدری بود چون
بیلیک دانش از بیلماغ دانستن وتیلاک طلب مراد از تیلماغ بفتح لام
طلبیدن وبرای علم شئ مانند توشک بستر که گستر ندار توشاماغ گستردن واوخشوک
عطسه از اوخسورماق عطسه زدن وفائده مفعول هم دهد چون اولوک مرده از
اولماغ مردن وتیرک زنده از تیرماغ زیستن وضمیر متکلم هم آید مانند کیلدوک
آمدیم باردوک رفتیم وبرای نسبت وتشبیه ولیاقت هم آید چون ایرک منسوب
بایر که مرد باشد ای قوت وکیپک مشرگان یعنی منسوب بکپک هندی سیه وسلاقی
که خارپشت فارسی باشد وچوروک نان خمیری از چورماغ پوشیده شدن و
کوروک حسن از کورماغ دیدن که قابل دیدن است کاف پارسی برای
تشبیه آید چون اوزنکا مانند خود وبعضی با وصحه آید مانند کوکسو مکا
من وبعضی را نیز آید مانند نیکاچیا ومنکا وسنکا مرا وترا وگاهی بانون غنه ضمیر

حاضر شود چون کور و نک ببین تو و اورونک بزن تو و اگر این ضمیر با کاف
رابطهٔ جمع شود یکی را جوازاً حذف نماید چون کوزونکا بچشم تو و لام ساکنه علامت
مجهول بود چون یازیلماغ نویسانیده شدن از یازماغ نوشتن و برای لزوم
متعدی آید چون بوزولماغ خراب شدن از بوزماغ خراب و ویران کردن
بیتیلماغ واشدن از بیتماغ واکردن و برای علم شی آید چون یسال فوج آراستہ
مهیای جنگ از یساماغ آراستن و مفتوحه برای تعریف جوامد آید چون یوزلماغ
رو آوردن از یوز که روی باشد و مصغر ایله بمعنی مع اکثر مستعمل اهل روم ست
و نزد ترک کمتر و مخفف لار هم آمده چون باردی لر رفتند و برای نسبت هم آید چون
تاشکلمه منسوب بتاشکند که جمع باشد اغنی فرداً فرداً و در اعداد بمعنی هر آید چون اوچلاسے
هر سه آن و مانند آن و میم ساکنه مفید معنی متکلم آید و اکثر ما قبلش با لمکسور خوانند
مانند حالیم حال من و اختریم ستارهٔ من و اقل مضموم چون کونکلوم دل من
و گاهی مفید معنی مفعول بود یعنی مرا چون کیسیلسام بند بند اگر ببرد مرا بند بنده
قائمی خون مرا درین تحتانیه برای بیان اضافت ست و کسره برعایت تحتیه و لیعد
مشتقات بجای یمن که ضمیر واحد متکلم ست آورند مانند سانوروم بجای سانورمین
می شمارم و برای علم شی چون تیلیم پارهٔ گوشت از تیلماق بکسر فوقیه و لام زده پاره
کردن و بیلدیریم برق از بیلدیراق درخشیدن و برای افادهٔ معنی حاصل مصدر
هم آید چون کییم بمجهوله پوشاک از کیماغ پوشیدن و در بعض اسما بآخر علامت تانیث
بود چون بیکم زن بیک امی سردار و خانم زن خان امی بزرگ و میم مفتوحه برای
علم آید چون یاریمه پاره از یاریم بمعنی نیمه و آن در هندی دلیه باشد و قورمه قسمی

از گوشت پخته بریان از قورماق بریان شدن و جای نفی به علامت آید چون کیلماد
نیامد و بارمدی نرفت و سطلق بمعنی یوق بود چون ممکن مدر ای شدنی نیست و هم
برای نفی آید چون کیلما و فیلما میاور ممکن و بمعنی هر آید چون ایکیمه هر دو و میم مکسوره
افاده معنی شک کند چون کیلمه آمده باشد یا نه و بارمه رفته باشد یا نه و در وم تحیه
سعر و فه بان اکثر افزایند و گویند کیلمی و بارمی و میم مفتوحه هر خم مه که حرف اشاره
قریب هست مخصوص متکلم میم زایده هم آید چون گوتر و گوترم کاهل و لاغر و نون علامت
علامت مجهول آید چون بارندی رفته شد و ما نند آن و مفید معنی مفعول هم بود چون
یاشورون پوشیده و گورون دیده و برای علم شی چون ایکین کشت و زراعت
از ایکماغ کاشتن و تالان بر وزن پالان بمعنی تاراج از تالاماغ غارت کردن
و برای تعریف جواد هم آید چون آنتماغ سوگند خوردن از آن بعد همزه و نون
بمعنی قسم و باین ماغ دولتمند شدن از بای توانگر و دولتمند و برای تعدیه
هم آید چون گورماغ دیدن و گورونماغ نمودن و برای لزوم تعدیه چون
اویغاتماغ بیدار کردن و اویغانماغ بیدار شدن و در بعض الفاظ نون
مظهر بوده هست که بدل بجنی کرده میخوانند مانند سنکا و انکا اصفهان کاوان
کا بمعنی بتو و بآن بود و کاهی بجای تحیه سعر و فه بمعنی او که ضمیر واحد غایب هست نون آرند
چون الندا بجای الیدا در دست او و قاشندا بجای قاشیدا ای در پیش او و اگر
تمنا بمعنی در دست و در پیش گیرند نون زایده را مثال باشد و نون مفتوحه بمعنی باز
موحده آید و این محاوره روم بیشتر است چون نظرا لینه نظر با اهل و سوالینه
بسوال و نون مکسوره برای استفهام و استعجاب آید چون نی بولدی چه شد و

بود نه قامت و در این چه قباست و دو اُو ساکنه افاده معنی فاعل لازم کند ای معنی
صفت مشبهه دهد چون تولو پر از تولماغ پر شدن وایرو جدا از ایرماغ جدا شدن و
برای علم شئ آید چون ایتو گفتار و قول از ایتماغ گفتن واو یقو خواب از اویقوماغ
خوابیدن وگاهی واو برای علامت ضمه بود که داخل کلمه هیچ اجزاء لفظ او نباشد مانند
پچوچک شیرین و در اعداد واو بمعنی هر باشد چون بیر او و ایکی او یعنی هر یک و هر دو
در صورت الف اشباعی ما قبلش افزایند هم واو برای عطف آرند و آن در شعر منقح
آید چون باش و ایاق ای سنگ و چوب وگاه در نظم اندازند و در نظم ساکنه باشد مگر
مفتوحه در اول مصارع آید انهم کمتر بود و واو زائده گاهی اشباعی بود که باشباع
ضمه افزایند چون کوکوس لیشه هر دو کاف تازی یعنی سینه و گاهی زائده بلا اشباع
چون اوروچ بضم همزه و راء مهمله مضمومه و واو معروف ثالثه مفتوحه ما قبل جیم پارسی
یعنی روزه و هاء ساکنه علامت فتح بود هیچ الف چون کیاسه اگر آسه گوو پاسه
اگر روسی گوو برای ظلم هم آید چون پاره زخم چپاک از یارماغ پاره کردن و درین
حذف الف هم جائز و برای نسبت هم آید چون یاریمه نسبت بیاریم که دلیه باشد و بجای
کلمه سون که علامت امر غائب است هم می آرند چون ویره بجای ویرسون بدهد و این
در روم بیشتر است مثلاً اولیه بجای اولسون یعنی شود و آوردن یاء در آخر امر حاضر
مفیده معنی ماضی قریب بود چون قیله معنی قیلیب کرده و گوره یعنی گوروب ای دیده
و این ورفتا و در روم بسیار است و برای افاده معنی تانیث هم آید مانند بیگه یعنی بیگم
و ترکان در روم یعنی مرده نیز آید مانند جانه ای جان نیز آید هم آید چون او کت
و او کته ای یا بحیله معروفه و در اسم ضمیر غائب باشد چون ولی زبان او و بعین فائده

در فعل ماضی و هر ماننده گیلدی آمدان و هم سفید معنه اضافت بود چون پاک صفاتی
صفات پاک و افاده معنی مفعولیت بزبان روم اکثر مسید هر چون الوب چورمی گرفته
چورمرا و عالمی جهان را و برای نسبت هم آید چون پیشتاقی منسوب بشم و قاشیقچی
منسوب بسخت و برای ظلم هم آید چون قوسی قی از قوسماغ قی کردن و یغی گریه از
یغلماغ گریستن و اعرابیه هم آید که برای اظهار کسره داخل کلمه شود چون بیت
بنویس و قیل بکسر بکن و گاهی یای اشباعی را که در وسط زاید آید و هم مینویسند چون
اغیر یا غیر باشباع تحتیه نانچه بمعنی گران و جگره و یار زاید در آخر هم آید مانند ایچ و ایچی
شکم و پیچ و پیچی آواز از چیغلغ آواز کردن و اعرابی حذف هم کرده شود چون گیلان
د کلماغ و تحتیه مفتوحه بمعنی با موحده خاصه در روم است چون جسم مرتبه جسیم مرده قتل
فائده در بیان تبدیل حروف مشابه کلام ترک بدانکه الف بهاء هوز و با
موحده و یای تحتیه و سین مهمله و شین معجمه و واو بدل میشود چون آقده و اقیجه و قیجه
ای که بهی باشد و او لماق و بولماق بضم شدن و او کوش بوکوش بضم بمعنی
مغازش و ایچی و سچی و شچی بکسر اول و سکون ثانی و اول و دول بمعنی آن
که حرف اشاره است و با موحده و میم و نون و واو و الف و بای پارسی و قاف و یای
تحتیه و جیم پارسی بدل میشود و تقدیم و تاخیر حروف تهجی بنا بر کثرت و قلت استعمال آنهاست
مانند بیز و میز بمعنی ما و کیلیب و کیلیپ آمده و بیراق و ویراق بکسر وادن و در روم
انچه ترک بموحده خوانند بواو خوانند چون بار و وار بمعنی هست و بیله و ایله بمعنی
مع و باد کبی و یکبی بمعنی مانند و باشید او قاشید ا بمعنی و پیش و اقچا سب اقچا
بمعنی باخته و بوکری و چوکری بضم اول کوزه پشت فقها و بار پارسی بموحده

و فا ر و جیم بدل شود چون گپی و کبی و کیمی و کپریک و کفریک بمعنے قرکان و تا ر
شناه فوقیه بجیم پارسی و دال مهمله و قاف بدل میشود چون تیم و جیم بکسر اول ت
قطره و اتیار و ایدر میکند از اتماج کردن هرچه ترک تار خوانند روم اکثر آن را بدال
مهمله گویند چون ایتوب و ایدوب کرده و آشتماغ و آشلاماغ بریدن چوب برای
پیوند ساختن و جیم تازی بجیم و بای تحتیه بدل شود چون ارجاماغ و ارماماغ ج
تبسم کردن و جیم و کیچ یقشنم بجیم پارسی بیای موحده و تای فوقیه و رای مهمله و سین
مهمله و شین معجمه و غین معجمه و قاف بدل شود چون چکری و بوکری و پچوک چ
و پیتوک چاه و تیچاق و تیتماق شد و نکته چجاغ و سجاغ بکسر نیز و گیلیکوچی و گیلیکوسی
آینه و چبین و شبین مگس و توسجاق و توتقاق فراموشگاه و توتجاق و توتقاق
فراموش شده از او توتماق فراموش کردن و خای معجمه بغین معجمه و قاف و کاف تازی خ
و کاف پارسی و های هوز بدل میشود چون اوخ و اوغ بمعنی تیر و اوخو و اوغو
بمعنے خواب و یاتاخ و یاتاق رفتن و اوقوماخ و اوقوماک بمعنی خواندن
و اتماخ و اتماک بکسر کردن و خانسی و هانسی کجا و کدام و دال مهمله بتای فوقانیه د
و سین مهمله و یای تحتیه بدل شود چون دین و تین بمعنی ازدها و دیو و الیس بکسر اول
او و اوی بمعنی گاو و رای مهمله بدل بلام میشود چون تاری و تالی از اسمای باری ر
تعالی شانه بهت و اورکوتماغ و اولکوتماغ رمانیدن و زای معجمه بسین مهمله و تحتیه ز
بدل میشود چون کیلماز و کیلماس نمی آید و قندز و قندس سگ آبی و ازاغ س
و ایاغ پیاله و پای و سین مهمله بزای معجمه و قاف بدل شود چون کورماس و کورماز ش
نمی بیند و سیغماغ و قونماغ باختلاف لهجات در حرکات بمعنی شاد شدن و شین

معجمه بجیم پارسی و کاف پارسی بدل شود مانند اوشماغ و اوچماغ بمعنی بهشت و
نیشه و نیکا بمعنی چرا و غین معجمه بخاء معجمه و قاف و کاف پارسی و نون بدل شود مانند
کیلماغ و کیلماخ آمدن و بارماغ و بارماق رفتن و کیلغوسی و کیلکوسی آینده و
چاغ و چان وقت و زمان و فاء بباء پارسی بدل شود چون کفریک و کپریک بمعنی مژکان
و قاف بخاء معجمه و بزاء معجمه و غین معجمه و کاف تازی و پارسی و واو و هاء هوز بدل میشود
مانند قمو و خمو بمعنی همه ترک هرجا که قاف خوانند روم اکثر بخاء و غین معجمتین خوانند
و سوسوق و سوسیز بمعنی تشنه از سوساماغ تشنه شدن و قالیچه و خالیچه نام فرشی و
اوجاق و اوجاک پریدن بکافین و یولاقچی و یولاوچی راه رونده و قانسی
و هانسی کدام و کجا و کاف تازی بخاء و غین معجمتین و قاف و کاف پارسی بدل شود چنانکه
در علامت مصدر ظاهر و در بحث هر یک حرف با هر و بلام بدل شود مانند انیکاک انیکال
بمعنی رنج و ذوق و کاف پارسی بخاء و غین معجمتین و قاف و کاف تازی و شین معجمه بدل
شود چنانکه بالا گفته شده و لام بمیم مهمله بدل شود چون چولقاماغ و چومقاماغ پیچیدن
و میم بباء موحده و واو و نون و تحتیه بدل شود چون بین و مین من و لقولوم و لقولو
بگردیده و چوره غاشوم و چوره غاشون لاله کوهی و بومقوش و بیقوش
جغد و نون بقاف و میم و تحتانیه بدل شود چون یان و یاق جانب و طرف و قایان و
قایاق کدام طرف و چوره غاشون و چوره غاشوم لاله کوهی و تارشغون
و قارغه شوم سربه و اچیماغ و اجیماغ تلخ شدن و آزرده گردیدن و قند و قیدا
بکاف و واو و نون بدل شود چون چو و چیغ کوزن و یا بخاء معجمه و قاف و همزه
بدل شود چون هانسی و خانسی و قانسی کدام و کجا و ... و ابوه هم بیوه کیبی با

و یاء تحتانیه بهمزه و میم و واو بدل شود چون ییل و ایل سال و بایقوش و بایغوش
چغندر و ابجی و اینچو بکسر مروارید این است اختصار حال تبدیل حروف و صور اجمالیه آن
و کلیات آن بسیار است باب چهارم در توضیح کلمات و حروف مفیده معانی
مختلفه بدانکه بعضی از حرف و کلمات در ترکی نیست که برای ربط کلام آید از مفردات تاء
مثناة فوقیه و خاء معجمه و دال مهمله و شین معجمه و قاف و کاف پارسی و نون و ها و یاء تحتیه مفتوح
آیند و آوردن این روابط خلاف کلام عربی و فارسی است که باخر کلمه آورند و در ترجمه
فارسی ادای معانی و را اول کنند مانند ایشته دورایی بکار است و چهره سید ایتیر
دورسه چهره او عرق است بیشه ایش لارتا بیشور و دم بشما کارها چپر دم و لیوله
یارشیکیر براد برادید و سوهایه یعنی بسودا و جان ساغنچ کا اسیرجان باندیشه
قید و سو الینه و بیه بیشچه آشن نمیده ده هر وبه بروده و از بعضی کلمات روابط
ایله دا ایله و لا و ایلان و ایله ده بیلا و بیرلا و بیلان و بیرلان و بیان
و قیتو و بیرکا است که بمعنی با مع آید و اکثر اینها بجای عاطفه هم مستعمل مانند کمر
ایله ایلا دی باجیله کرده و مجنون ایله فرهاد و کیلدی بیلا راهی مجنون و فرهاد آمدند
و از کلمات نسبت را حاء مهمله و شین معجمه و کاف فارسی و لام و تحتیه معروفه و آق و
آغ و چاق و کو و غو و چاک و چیلک و چیلاهی و غولوق و راش و تاش
و لوغ و لوق و لوک و لو و لیق و لیغ و لیغی و لیک و لی و لیکی و تی و دی و ری
و قون و کر و کری و تقاری و نیکی و والی اند که همه برای نسبت آیند چون اچیو
منسوب باچ ای شکم و سمرغه منسوب بسریغ ای زرد رنگ و گورروک منسوب بدیدن
که حسن باشد و تانکله منسوب بتانک که صبح باشد یعنی فردا و قاتیغی منسوب بقاتیغ یعنی سخت

و توزاق منسوب بتوزای دام یعنی حلقه دار و قلاغ ای منسوب باو وغول ای بچه
پسر بچکی باشد و قولچاق دستانه منسوب بقول ای دست و کوزکو آئینه ای منسوب
بچشم و قرانغو تاریکی چشم منسوب بقرا ای سیاه و نون زائده و بچاک پستان منسوب
بگیدن و قرنی چیلیک سیری و توکرچیلامی ای توکری قیاغلوق کردنی و
قارنداش منسوب بشکم یعنی از یک شکم و کوکلتاش منسوب بکوکه یاد در رضاعی
باشد و آن تحریف لام خوانند و ساوغ اوغ منسوب بساو وغ که سر باشد و ساوقلوق
لوق شلد و کو چالوک منسوب بکوچ که زور باشد ای قوی و منکلو خال دار است
منسوب بمنک که خال باشد و بیوفالیق بیوفائی و ناشادلیغ ناشادی و پارسی یعنی
پارسی و پیل لیک سالانه و شاهلی شاهی و بیکس لیکی منسوب به بیکس بود و قتی
نخستین و منکلاقی فردای توکونکی امروزه دار و چیقون دار و چکر منسوب با وج
ای پرواز از اوجاغ پریدن اسکیدرونی و ایلکری پیشین و تاشقاری است
بیرونی و بادشاهلیکی پادشاهی و یاسکداکی منسوب بسر با و از همین کلمات ده
کلمه از لوغ تالیکی اند که برای فاعلیت و صاحبیت آرند که در بحث فاعل نوشته شده اند
چون یاره و غلوغ روشنی دارنده و سیقلوغ گرمی دارنده و سوغ لوک لرزان از سرما و
الیسلیغ و ایسلیغی و الیسلیق و تشمند و آتلو و آتلیک و آتلی صاحب اسب یعنی
سوار و کلمات تشبیه را که یعنی مانند است ترک در آخر کلمه آرند و آن سنکلیغ است
و سنکلی و سنکله و دیک و دی و تیک و کیبی و کیبی کیبی و سنکر و منکر و منکراش و منکراش
خاصه روم است و اوخشا و اوخشاش و اوخشات و بیک و کاف پارسی
چون فرباد سنکلیغ مانند فرهاد و شمع دیک مانند شمع و سنک دیک مانند تو و

بین کیبی هچو من و کرداب بنکزر مانند گرداب و اتا بیک مانند پدر که اوستاد باشد و اتا کا مانند مادر که مرضعه باشد مانند آن و کلمات که بمعنی بسیار می دهد در اسم تفضیل گذشته در آنجا ببینند که پاتبه و قالین و توک و اول و تپاییم و دوش و توش توش بمعنی بسیار هم آید و کلمات که مفید معنی کم بود مانند از است بمعنی کم و چوقی بمعنی اندک بدال مهمله مشدده مکسوره هم خوانند و تو به بمعنی کم و کوتاه و اوکسوک بمعنی کم و غلیه و کینه در آخر کلمه برای تنقیص و افاده تصغیر آرند و تیقی بمعنی ریزه ریزه چون ازراق بسیار کم و مشتاق طاق ابرو نک اوکسوک با قربلا المشتاق طاق ابروی تو کم بیند هلال را و آت غینه سیک و سو کینه ایکه و و تاووق اینی تیقی تیقی قیلدی ماکیان گوشت را ریزه ریزه کرد و کلمات مفید معنی استفهام می دهد و ایا و ایکین و ایکی بمعنی نفرد سنه و نیمه بمعنی چه مانند نیمه بو یورسینر چه میفرمائید و گاهی میم را حذف کرده استعمال می نمایند چون نے اتمیش و ورچه گفته است و معنی نیمه هرچه هم آمده و نیچه چه قدر و چندین و چند و نیچه هر قدر و هرچند و توکول بمعنی چه چنانکه گفته شود سن توکول یعنی تو چه که صدشل تو ورستم بیاید میرنم و قچان بمعنی کجا و هر کجا و کدام و کی چون قاچان انکلاسینر که می فهمید و قایان بمعنی کجا و هر کجا نحو قایان ایمیش سین ای کجا بوده و قالیسی بمعنی هر کدام و کدام و قانسی و هانسی بمعنی کجا باستعمال روم است و روم بجای قچان نچان یخا میچه گویند و بدانکه بعضے قا و قامی و قان و هان را بمعنی کدام گویند و سی که ضمیر غائب است بمعنی او بهر سه ملحق سازند چون قالیسی وغیره و باخر قایان بمعنی طرف است آورند و قایان گویند بمعنی کدام طرف و قاپچه بمعنے کجا و چه قدر

کلمات بمعنی بسیار

کلمات بمعنی کم

کلمات استفهام

و قانچه یعنی چه مقدار و قانکی و قانی یعنی کدام و قنج یعنی چند چون قانچ کون اوتی
چند روز گذشته و کیم یعنی کدام و هر که ... زیرا که ...
کیم کیملار یعنی ... و کیم ... و هم تیکسیج کیم را ...
پریشان اولسون ...
کیم قازغانیب آلیپ ... چرا ...
ناغوتا تیرماس چرا ... چیچوک یعنی ...
دیبون و چگونه مانند ... چگونه ...
سر و چنگیدم و کلمات که بمعنی ...
و اوزره یعنی بر و اوست ...
دکا و نون مفتوحه آید ...
مینی بر سینه ... اوزره ...
برای الصاق باشد ... و توقان ... بالا ...
یوقاری ازانما بالا ... یعنی ...
کلمات تحت و زیر ...
در ... زیر ...
دلوبی دتو پچه پائین ... اشاق ...
یعنی زیر و تحت و کلمات ...
سونکرا و غیره ... یعنی ...
بسین و سونکره ...

کلمات ... یعنی بر
کلمات بمعنی ...
کلمات بمعنی ...

پیش آلیدا و آلیدا و آلیده و آلیدا و پیش او و آلیده و آل و آلی و یا یا یعنی پیش و
ایکاری وا بایکار و ایلاری وا و تک وا وک و بورون و سب وا قر وو الد
یعنی پیش وا ایکراق پیشره آدکیدا او اوکنداو تاشیداو تاشدا و باریدا
و پیش او و یا تیدا و آن طرف و یعنی پیش مستقل و ایچیدا و ایچینده یعنی اندرون
او و گاه یعنی و پیش او آید و منکلا و منکلا ی یعنی پیش رو و گاهی از جهت
رو و ابتدا مستعمل یعنی پیش و نزد آید چون اسماعیل کا بار دوک پیش اسماعیل رفتیم
تا و اوخی قدا او قتو و وق پیش او خوانده ایم با کلمات یعنی تا ای الی کیچه و کیچه و
سحر آن یعنی تا برای انتهای مسافت زمان و مکان آید مانند او قورای دوک
با بیچه کیچه خوانده ایم تا سحر زمان و بار دوک بیدا با و و ال و دهلی کاچه رفتیم
تا آنیدا با و تا دهلی و گاهی مخصوص برای بیان بود مانند اول حد چنان حد چنانچه
در بیان ... پارسی مذکور است مفصل تا ... الیه کو ... رومی است یعنی تا و
... یعنی ... ای در آر او و مانند ... واکبر و ... درین کار در آمده
در ... آلیدا را سیدا و ایچره و ایچیدا و ایچینده آید یعنی درمیان وا ... میان
او ... در میانه ... کلمات یعنی را که در پارسی ... مفعول ...
... است ... و یا ... مانند ... را گفتم و گاهی ...
حذف هم میکنند چون احمد رسل ای احمد رسل یعنی احمد رسول را ... ادوات اضافت
هم ... چون باشد ... وصل ... نیک ... بار
یعنی در سر ... وصل یک سر ... حال ... کشیده اند
کلمات یعنی مقابل ای ... مانند ... پیش گذشت چون

اوتر و سیدا پیشوای او ور و تکال امام قارشو وقارشی ددوش روبرو وقیمتو
مانند قا یوار و وکه قارشو صیغه تکیر و جای سبب کدام شکست که بردی اما کدی کو
چا پیز دو کلمات حصر که شال از او بود بارچه وباری و آسر وقیمتو بمعنی
همه تمام و تاکیر تسکیر و تیکور و تکیشه ولو لاتی بگوتکی د توماکی و کو یکی
رسا سپ وبارلی و او اون وبکی بمعنی همه وکو ماره و قوماره همه یکبار و له کالی
بمعنی همه وجمله وقیه وسیر بار و جوله بمعنی اجوه مانند قیه سقال وسیر سقال بمعنی
ابنوه ریش وکلمات بمعنی جانب ای طرف یان ساری وبارکی ویاری ی
یاق بمعنی طرف وقا یا و توش بمعنی پهلو وجانب قا یان وقا یاق کدام طرف وکجا
بو ساری وبو سروا او ساری وبو لساری و اوسن وبوسن با ختلاف لهجا
بمعنی انطرف وکلمات بمعنی دیگر و بازشی وکینه وکیر و هر دو بکاف تازی مکیر ور ا لبتا
پارسی هم نوشته اند و و اتجی و ال وتکی وتقی وجم تجی بمعنی باز و هم چون تکی هم
کیلد شکایت بازشا آمد و بیکیناه ا شما بمعنی دیگر مخوهیم و دیدیم و انجی سان و
سن گفتم باز نوشته یا هم بمعنی کلمات بمعنی خود آوزدا و زی خود او ماپا
پر ور و گار بزرگ است شان او و کنده و بواد صور وفی بمعنی خود مانند کنده و ما
کند و بیلیسون مال خود را خود و اند و کنده بجود و کند و زین و کند و سین
خود را و کاهی انینک ضمیر خطاب بمعنی تو در خطاب مخاطب و تیم متکلم بسیاق کلام بمعنی خود
سید چون سان ای قولنکیدان تختی لیک تاپتینک تو هر دو دست خود
یافتی و بین ایکی کوزدم دین پایلیق کوردوم من بمعرو چشم خود بدیدم
کلمات بمعنی کرتی ای بار قاتلا و قاتلا قاسیر و قیمره و قام راقه و قاتتا و تعینکل

دیگر در بولی [illegible] با وجود [illegible] یکبار [illegible] بولی شده و یکبار دیگر

کلمات بمعنی الاول والالان [illegible] آلتون آیدی و [illegible] و ایتدی و [illegible]

[illegible] و انکه چون [illegible] آلتون [illegible] [illegible]

کلمات بمعنی [illegible] ترکی جنس و حالت و [illegible]

[illegible] و [illegible] بمعنی [illegible] و کلمات بمعنی [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد [illegible] اصطلاحات [illegible] باشد یا اتصال [illegible] است و [illegible]

[illegible] اول [illegible] ثانی [illegible] [illegible] کرده [illegible]

[illegible] و [illegible] کلمه [illegible]

[illegible] بعضی [illegible]

[illegible] بمعنی [illegible] و [illegible] بود و

[illegible] با اصطلاح [illegible] و آخر [illegible] است مانند [illegible] و

[illegible] و [illegible] و استعمال انداختن

[illegible] و [illegible] بمعنی وقت و [illegible] از [illegible]

[illegible] انداختن [illegible] اخیر است از الفاظ [illegible]

[illegible] ایل که مرحم [illegible]

[illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] اصطلاح [illegible] کلمه [illegible]

یا پارسی است بترکی چون جغتایی قالم و سنجره لا سنجره یا اشباع در لغت سیر گردانیدن
است و با صطلاح سیر خواندن حرکات تا پیدا شود [illegible]
حروف [illegible] علت قائم مقام دو حرکت است مثال الف [illegible] قالی [illegible]
[illegible] قره یعنی سیاه و مثال واو [illegible] کول [illegible]
و قلغر و مثال یا [illegible] چون بیاغ [illegible]
در لغت میل دادن است و با صطلاح کسره خواندن حرف [illegible]
تحقیق [illegible] چون ترکیب از رکاب و تحقیق از اشتقاق [illegible]
و تسکین در لغت آرام دادن است و با صطلاح [illegible]
قالدی [illegible]
است و با صطلاح حرکت دادن حرف ساکن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حرف ساکن حروف [illegible]
[illegible] و تشدید در لغت یعنی استوار کردن است و با صطلاح [illegible]
[illegible] برای ضرورت چون کونکول را کوکول [illegible]
و تخفیف در لغت سبک کردن و در اصطلاح خفیف کردن کلمه باشد از تشدید چون [illegible]
از ایکی یعنی دو و جمع بر دو قسم است یکی جمع سلامت که بناء مفرد در او [illegible] چون
بخشی لار و یمان لار [illegible] و آتینک [illegible]
در ضمائر گفته شد دوم جمع تکسیر که در آن بناء مفرد باقی نماند چون اشجار جمع شجر و

اتراک جمع ترک و این مخصوص بتازی است و جمع الجمع را نیز خاصه عرب دانند
و لر ضمیر جمع است و لار با الف در جواهر نظم است چون کیلدیلر آمدند و کیلدیلار آمدند
و آتلار اسپان و تاشلار سنگها و ایشلار و سیز ضمیر جمع حاضر است در حال استقبال
و امر و سیز برای سلب معانی در آخر جواهر نیز آید چون اسیس سیز بی عقل و لار بجای
ایشکلر هم آید چنانچه یارلار بجای یارلیکلر آید و [illegible] و بعضی بیر استعمال است و باصطلاح
تصریف در کلمات سه زبان ترکی است که آن را تصریف نامند در برابر تعریب و تعریس
چون خواباماغ خوابیدن مع سایر مشتقات آن و کوچلماغ و کوچاماغ کوچ کردن
ارتماغ [illegible] افزودن و هارتماک هندی است باقی مانده شدن از [illegible] کان [illegible]
مصدر بهین معنی ساخته استعمال آرند باب ششم در ایضاح قواعد نحو به ضروریه
و بیان لغتی حروف و ضمائر و اشارات و [illegible] است که نحو علمی است که بآن
ترکیب کلام و احوال اواخر کلمه معلوم میشود و غرض از و صیانت ذهن متکلم است
از خطا لفظی در کلام و موضوع آن کلمه و کلام است پس کلمه لفظی است وضع کرده شده
برای معنی مفرد و کلام معنی مرکب باشد از دو کلمه با اسناد و آن نسبت کلمه ایست با دیگر
بوجهی که فائده تامه دهد طلب را و مرکب تام است که مخاطب را با سماع آن صحت سکوت
حاصل شود و منتظر امری نباشد و آن یا خبر است چون زید اولتوردی زید نشست
زیر [illegible] است یا انشا مانند قیلکین بکن [illegible] بکن [illegible] اوچون
نیامده [illegible] [illegible] الک [illegible] تحفه باید فرستاد
تنکری اولتوردی [illegible] [illegible] رحم قیل ای خدا ایزدی مهربان [illegible] ناظر
که [illegible] مرکب ناقص بود و آن یا تقییدی بود مانند زید شاعر قلی غلام زید یا غیر

تقییدی چون اوی یا ده خانه و آت ا ده زرده یراسپ و کلام را جمله نیز گویند
و آن یا فعلیه بود چون اوردی زید زد زید یا ظرفیه چون باغیدا یارماق دور
نزد من زر هست یا شرطیه چون اگر گرامی قیلدینگ سین منی پس گرامی
قیلادورمین سنی اگر گرامی کردی تو مرا پس گرامی میکنم من ترا یا اسمیه چون باید
چیرایلیک بار ده دور زید خوبصورت هست الحاصل مرکب بر هشت نوع بود و میگی
اسنادی مثال آن در کلام گذشته دوم اضافی که در آن لفظ اضافت کلمه بود و اگر باشد
در ترکی مضاف الیه بر مضاف مقدم بود چون زیدنینگ آتی اسپ زید سوم
توصیفی که در آن صفت و موصوف بود و صفت هم در ترکی بر موصوف مقدم باشد
مانند یخشی خبر خبر نیک و یمان خبر خبر بد و در هم گوزل خبر و قبا خبر گویند چهارم
تعریفی و آن معرفه ساختن هست نکره را معرفه معین را گویند و نکره غیر
معین را تا چون اول ایر آن مرد بود اول خاتین آن زن [illegible]
زن [illegible] روز کلام نکره هست بتوسط بود اول معرفه [illegible] ششم
ترکیبی و دو اسم هست برای علم چون گفته قور و قان نام شهر [illegible] است
سمرقند گویند حالا تحت حکومت روس هست که [illegible] کلان و قور قان [illegible] کرده
شده و نیز قلعه باشد و بعد او هفتم [illegible] که ترکیب دو عدد باشد چون اون بیش
پانزده و اون یتی هفده هشتم [illegible] که مرکب از اسم و صوت بود چون [illegible]
و مسکه که سیب و مسک اسم است و یه صوت باید دانست که [illegible] ترکی
این است بیر ایکی اوچ تورت بیش التی یتی سکیز توقوز اون [illegible]
زبان [illegible] اون [illegible] یکیرمه اوتوز قرق ایلیک التمیش یتمیش سکسان

[illegible] لقمان [illegible]

[illegible] اول [illegible] اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] رسالہ [illegible] لقمان [illegible]

[illegible] کان کا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

داو چالاپچی ولتور تلاپچی وبیشلاپچی بمعنی یکم و دوم و سوم و چهارم و پنجم نیز
آورد ندو او ندان بیری از ده یکی و مانند آن فائده بدانکه در ترکی قضیه
خالی از رابطه نمی باشد و آن غه و کا وا و یردی و چاو و چه و دور و رو بار و مانند
آن است و کلمه سابقه را برابطه تمام سازند یا لاحق را بر سابق معطوف نمایند مانند
اول نینک اتی عراقی دور و تو چاق اسپ او عراقی است و چالاک و از مفردات
حرف رابطه تاء مثناة فوقانیه و خاء معجمه و دال مهمله و غین معجمه و قاف و کاف پارسی
و نون و ها که جمله مفتوح در آخر الفاظ آیند چنانکه گفته شد و فتحه حرف موقوف
لفظا نیز بجای رابطه آید چون جانه و کونکولا ای بجان و بدل و خلایقه یا خلایق
و ایلیا و ایلا و لا و لها ایلان و ایرلا و بیرلا و بیرلان و بیلا و بیلان و
بیشان و ایرلان بمعنی مع و همراه آید و گاه فائده عطف هم دهد و نزد بعضی
تیمتو نیز بمعنی مع آمده کلمات بمعنی هست و است و بود و بوده است مانند
بار چون ایسان بار بمعنی عافیت هست و بار دور چون یار ماق بنیم الدیم
بار دور ره (بیامی نجمود ۱۲) نزد من موجود هست و بار دور و چون کیشمیز بار دور و ره
آدم ما هست و ایره و چون میخانه دا جمعی که ایره ور باده پرست در میخانه جماعتی
که باده پرست است پس این هر سه لفظ بمعنی هست باشد و بار بمعنی سلامت
هم آمده چنانکه کسی بکسی ملاقی شده بگوید که بار منک مانده نشوید او در جواب
آن گوید که بار بولنک سلامت باشید و ره و هم بجای بار و ار گویند و دور و
دور و رو تور و تور و بمعنی هست باشد چون لبور وشن دور این روشن است
و بوکوب لطیفه دور و این بسیار سخن باریک و خوب است و کیم کوروب تور

که دیده است و یاتیدا یاراق یوقتور و در نزد من زر نیست و تور زاید هم آید چون
گیراک ماس تور یعنی باید الیسه و ایر سه که امر غائب است یعنی اگر باشد از ایلق بمعنی
بودن و شدن مشتقات آن مستعمل است و بار ایر سه بمعنی گاند و هم بمعنی هست آید چون
بولدی ایر سه بجای بولوب تور شده است بار گاهی در معنی هست یعنی کان
تامه بود چون امید بار امید هست و دور بمعنی هست در معنی کان ناقصه بود چون
زید قیلان دور زید کننده است و کلمات مذکوره برای نسبت کلمهٔ ایجابیه بزمان حال
است و برای نسبت ایجابیه بزمانهٔ ماضی لفظ ایدی و ایردی و بار ایردی است
بمعنی بود چون کیلیب ایدی آمده بود و کیلیب ایردی آمده بود و ایردی و ایر
ایمیش و ایرمیش و بار ایرمیش و امیش در و در معنی بوده است
آمده چون اوروغ امیش کلان بوده است و اویدان بیکیت امیش دور خوب
جوان بوده است و ایکان و ایرکان و بار ایکان بمعنی بوده است
باشد و گاهی ایکین هم بامعنی آید چو کورو کلو ایکان خوش رو بوده است و آنو
کلو ایکان نامور و مشهور بوده است و اوقوب ایکین گذشته بوده است و
لی ایرکان آه و افغانیغه باعث آه و افغان را باعث چه بوده است و ایکان
سیپین بمعنی هستی تو چون تو نی انکلای کیم قیوسه رو ایکین سیپین چه دانم که قبیا
رو هستی تو و بعض در آخر امیش لفظ توک افزوده امیشتوک گویند بمعنی بوده
است و کلمات بمعنی نیست و نه و نباشد یوق و یوخ و یوقتور و یوقتور و در
دکل گویند و بجای یوقتور در و ار در ایماس و ایرماس و یوق ایدی
و یوق ایردی و ایرماس ایرکان و یوق ایرماس بمعنی نیست و نبوده و

نفی باشد نحو ایاس تورمی باشد و یوق ایکان و یوخ ایکان بمعنی نبوده است
و سیز در آخر کلمه بمعنے نفی آید نحو اوروق سیز بی خویشاوند حروف جاره دان
و دین و تان و تین بمعنی از نحو کوک دین ییرکاچه باق از آسمان تا بزمین
بنگر و اویدان مسجدچا از خانه تا مسجد و اوچه لردان آلدیم از روپیه ها گرفتم
این محاوره روم باشد و بترکی گویند آلدوم تنکه لاردان گرفتم از تنگه ها و
قیلیچ دین کیسدی بشمشیر برید و همچنین اوزه و اوزره بمعنی بر و دا و ایچره و ار بمعنی در
از حرف جاره است فقط بحث در تشریح ضمائر و حروف اشاره اگرچه ذکر ضمائر
بجا پیشتر کرده شده است اما دینجا مفصل بیان آن کرده میشود بدانکه لار ضمیر جمع
غائب در فعل ماضی و مضارع و امر غائب خصوصاً و در جوامد عموماً می آید و اینک و
اینکیز بمعنے تو و شما ضمیر واحد و جمع حاضر در فعل ماضی و هم در جوامد آید نحو آلینک
دست تو و شکس کوزونک نرکس چشم تو و اینک را اینکیز اول اکثر و بعضی آن اقل
خوانند و تا تیر یکیبین بینده اینکیز بین تا نده ام بنده ها شما ام و میم ضمیر واحد
متکلم و کاف یا قاف ضمیر جمع متکلم است چون کیلدوم آمدم کیلدوک و کیلدوق
آمدیم و گاهی دوک و میم هر دو هم آیند و افاده معنی مصدری میکنند چون اولدوغم
شدن من و گاه دال این متکلم تا بدل میشود چون کیلاتوک و گاه تین ...
در ماضی و انسی و سان و سیز بمعنے تو و شما ضمیر واحد و جمع حاضر است و سیز گاهی بمعنی
سلب بود چون اس سیز بے عقل و اول سیزلی آن و سیز امر است از سیزماق
بمعنی فهمیدن و گذاردن و یین دیبین و میز و بیز بمعنی ما ضمیر متکلم واحد و
جمع است در فعل مضارع و سلن سیین تکرار برای تاکید است بمعنی ...

حروف جاره

بیان ضمائر

بیان اشاره

مین کیلارمین و سین کیلارسین و مانند آن و ضمیر واحد متکلم در فعل حال
یا رتحتیه ساکنه بفتح ماقبل است که اکثر متضمن معنی استفهام بود و مثل کیلامی و ضمیر جمع
متکلم ک و غیره است چنانکه گفته شد و از ضمائر منفصله پنج است یارزه که از صیغ
جدا نوشتن را لیاقت دارد مانند لارو سان و سیز و مین و سیز و بواقی متصله که
پیوسته بصیغ نوشته شوند و در بعض بهر دو طریق آید و در چهار صیغ ضمیر مستتر بود در
فعل ماضی که بلفظ میش آید و فعل مضارع واحد چون کیلامیش و کیلار و کیلادو
و کیلغای و امر مفرد مخاطب بدون حرفی چون کیل و واحد امر غائب چون کیلسون و
در دیگر صیغ ضمائر یارزه باشند و در بعض مستتر و بارز هر دو آید چون کیلاتیک و کیلسان
بیاتو و در جمع بارزه متصله آید چون کیلانیکیز و در مفرد متکلم هم منفصل آید چون
کیلامیش مین و هم متصل چون کیلامیشم آمدم و در مفرد و جمع حاضر همچنین چون
کیلامیش سین و کیلامیشنیک بیاتو و کیلامیش سیز کیلامیشنیکیز بیائید شما
و انیک و سان که ضمیر واحد حاضر است در حال شادی آید چون کیلاورسان و نک
و کیلارسان و کیله دورسان و کیله دورنک و جمع حاضر مانند کیلارسیز
و کیلارسیکیز و انیکیز کمتر آید و سے را در تصریف بدین طور سے آرند چون
کیلاکوسے بار خواهد آمد و کیلاکولارسے بارند بازیادت تحتیه و در آخر لار و
کیلاکومبار هیم واحد متکلم و کیلاکومیز بار مع الغیر و جمع حاضر مانند کیلاکونکبار
کیلاکونکیز بار و وقوع اینها در کلام بسیار کم اینجا برای تفهیم مبتدی این صور نوشته
شد و در او امر بجای کلمات هستکانه که کیل و غیل و غیرها باشند لفظ کونک
و غونک قونک بضم برای خطاب نیز آورند مانند اولغونک شو تو و تیریلکونک

زنده شوتو و تیرل زنده شوار تیریلماغ زنده شدن و تاپقونک بیاب بوم
وکا ہے معنی مصدری و ہرچون کیرکونک دور ور آمدن است وتکرار ضمائر در ترکے
برای تاکید بسیار آمد چون سنینک دیک ہیچو تو درین سین واینک مجتمع است
و سه ضمیر ہم آیند چون عارض ماهنک سنینک رخساره ماه تو درین دو اینک
دیک سین آمده بیان الفاظ اشاره برای قریب بو و بول و مو و مول بمعنے
این شو و شول اوشو و اوشل او شبو و او شمو و او شبول و شولیو و او شولیو
بمعنی ہمین آید مانند بو تو یار کیشی دو در این فهیده مردی است و مولی تویدور و ز
چیز این را بیهانیم و مو نچه نی دیه سین این قدر چه میگوئی و او شونچه یا
او شمونچه بیتار ہمین قدر بس و حرف اشاره به مشار الیه مقدم باشد چون بو اسید
سنیدین دور ور این امید من از تست و کلمه لار در آخر اشاره برای جمع
آید چون بو لار و شو لار و داق و داغ بمعنے چنین یا چنان بآخر افزایند
چون مو نداغ ابچنین و او نداغ آنچنان و او شو نداغ بمعنے ہمچنین او شو نداق
و مونداغوق و شو لای بمعنی ہمچنین حروف اشاره بعیده اول و ول
بضم واو و بواوین سه حرفین و ان بفتح و ان بضم ہر شش کلمه بمعنی آن بود
و اوشال بضم ہمزه و فتح شین معجمه و بحذف الف یا باثبات آن و او شا بمعنے
ہمان و برای تعیین مشار الیه او شبرا اول افزایند و او لای بمعنی آنچنان
و او لای و بو لای بمعنی آن و این و آنچنان و اینچنین آید و الیشتی نیز برای
اشاره بعیده آید و انچوق مانداق و آنکیه و ہایله و یا یله بمعنی آنچنان آید و
نچوک و نیتوک بمعنی آنچنان و چند و چگونه و چنان آید و لار برای جمع آیند

الفاظ اشاره قریبه

الفاظ اشاره بعیده

باب هفتم در بیان تاکید و اضافت و غیر آن

واگر اجتماع لامین در بعضی صورت کرد یکی را حذف نمایند چون اولارکه در اصل اول
لارلر بود و باب هفتم در توضیح تاکید و اضافت و غیرها بدانکه تاکید تابعی است
که ثابت و استوار میکند مر متبوع خود را در نسبت یا در شمول و آن بر دو قسم بود یکی
تاکید لفظی بود و آن آوردن لفظی باشد دو بار چون سلطان گلدی گلدی
دیگر تاکید معنوی آنکه بلا حفظ معنی آن تاکید حاصل میشود و آن در ترکی ایراد ضمائر
است مثلا ایراد یا زیبه ضمیر غائب مفید تاکید معنوی است درین مثال اوزی
گیلیب تورامی او خود آمده است پس اوزی بمعنی خود و تنها ست و یا ضمیر تاکید او
و سین و قیلسانک تو و قاتکن تو و چه بوده ته بمعنی محض والبته و سیر ایچیچ و هرگز
چون سیرا بارمکامی هرگز نخواهد رفت و بو قسم برای زنهار و البته آید چون اگر
خود دستا غرض جان دور بو قسم جانان استا ما اگر خود ترا غرض جان است
زنهار جانان را نخواه و بو قسم بمعنی یکایک و نیست هم آید و از کلمات ترجی یعنی
کاشکی و شاید و بوده باشد بولسون و بولسه است چون بولسون کم کوره
مین شاید که ببینم من و بولسه کیم اول مهر سپهر گون رحم ایلیا سا باشد
که آن بیمهر روزی رحم کند و از کلمات تعجب است تانک بفوقیه بر وزن بانک و
تانکسون بمعنی شگفت و عجب چون عشق بازاری فی تانک بازار عشق عجب
است و از کلمات ندا که برای آواز دادن آیند ای است و اول منادی یا الف
آید در آخر آن چون ای تانکی یلی ای نسیم سحر چه تانگ یکاه چیل باد با شمشا چیا
ای شاهی و در ترکی برای استثنا لفظی دیده نشده سوا از کلمه یکه که پارسی است ترجمه
الا مستعمل ترکان است لفظ ما عدا که عربی است مستعمل ... ان است و ... است

کلمات ترجی

کلمات تعجب

استثنا آید و مستثنی سنه لفظا مذکور باشد یا تقدیرا چون گیلدی یلار بارچه سی مگر زیدیعنی
آمدند همه ایشان مگر زید و گیلدی یلار مگر زید آمدند مگر زید و کلمات شرط از پارسی ار
داگر و چون مستعمل اکثر است و امر غائب که علامتش سون و سین مفتوحه بود مانند
گیلسون و بارسه نیز بیشتر متضمن معنی شرط بود چون گیلسا گیلامین اگر بیاید
می آیم و بعضی چوک و نیچوک و ولسه را نیز بمعنی چون گفته و از کلمات استفهام
که از آنها در چیز تعین و تعقل و عدد و افعال بحرف کیم و غیره تعبیر سازند مانند کیم دو
کیست و بو نی کیم قیلدی این را که کرد و نی ایچی و بو نی دور چه گفت و این
چیست و اول نیمه دور آن چیست و اکثر بلهجات روم نیدور آید چون حالینک
نیدور حال تو چیست و تفصیل حروف استفهام پیشتر گذشته بیان اضافت آن
در لغت نسبت کردن است و در اصطلاح آمیختن دو اسم بطوریکه فائده تعریف یا تخصیص
دهد چون تنجف قلی ای غلام نجف و تنکرار دانسته که در ترکی همیشه مضاف به مضاف الیه
و صفت بر موصوف مقدم باشد و کلمات اضافت چهار اند نینک و نی هر دو بمعنی را
نیز آید و سی و یای معروفه بآخر کلمات بمعنی او نیز آید نحو سیز نینک او غلی پسر شاد
منینک آتی پدر من تمام این چیست و علمی منشی سی صنعی قلمی پسر له منشی علم او
بقلم منشی سی لفظ علم درین ترکیب مضاف الیه مقدم است بر لفظ منشی که مضاف است
و تحتیه معروفه در علمی که از ادوات اضافت است بعد مضاف الیه مقدم که علم بود مذکور شده
و از لوم است در مضاف و موصوف وجود ضمیری بنابر مضاف الیه اکثر بار زواقع شود
چنانچه در منشی سی آمده ۱۲ است
چنانکه صنعی قلمی ای قلم صنع پس لفظ صنع که مضاف الیه مقدم است و قلم که مضاف موصوف
در آخر هر دو تحتیه معروفه که از ادوات اضافت است مذکور شده اگر یار تحتیه را که با کلمه علمی

کلمات شرط

بیان اضافت

کلمات اضافت

[illegible]

ملحق است برای اضافت شمارند معنی منشی علم باشد چنانکه گفته شد واگر یای معروفه
را بمعنی او ترجمه سازند ای منشی علم او پس درعلم که مضاف الیه است ضمیر مستتر بود عاید
بسوی منشی چون محل استتار ضمایر مشتقات است درین موقع که حرف اضافت تنها
در مضاف آمده شد و نیز جایز باشد چون صفا ایلی ای اهل صفا که تحتیه حرف اضافت
تنها در آخر مضاف است و بس واگر تحتیه معروفه ضمیر غایب مضاف الیه شود و بطور
عربی در آخر مضاف آرند اول مضاف لفظ اننک افزایند چون اننک قدرتیغه
بقدرت او و بعد مضاف هم لفظ اننک آورند مانند کونکلی اننک دل او و تواتر
اضافات باین نهج می آرند چون عشاق ننک خاکی تنی اوزره برخاک تن عشاق
و شرعی مفتی سی کلکی امری بیله یازدی مفتی شرع بقلم امر او نوشته و کلمه سی
بعد حروف علت و های هوز می آید چون مفتی سی مفتی او و خطا بیدا سی دین از
ازبادیه خطا و اویقوسی چاغی بار وقت خواب است فقط ذکر بعض الفاظ
محاورهٔ ضروریه بدانکه در معنی برای و واسطه او چون است بهمزه و بدون آن و برای
برابر تینک دنات وساتی است و برای فراخ و کشاده لینک است و برای اندازه
چاقلیق و برای موافق و مناسب یراشه و یراشوق و یاقیش و برای نوع نوع
دکاو لتوره لوک و برای اسلوب یوسون و برای طرز و روش ایت تریخ و بمعنی
آهسته سیکین سکیناک و بمعنی آهسته توش و دیقور و اقرین واقرو و بمعنی صاحب
ایکا و بیک و بیکم تانیش از دست و بمعنی خداوند و حاکم آقا و آغاست اما در معنی برادر
کلان و دار و غه هم آید و بمعنی حیف و افسوس الیسیز و ایا القو و بمعنی آری هان و
ها و بمعنی بلی هله و بمعنی آری و بلی هان و هله و هلی و هاکی و بمعنی رفته رفته دور دور

وبرای سعی هجوم تولغالو وبرای هجوم گرداگرد تونکغالو وبمعنی نزدیک وعند یقین
ویاووق ویاووغ ویانک ومانکی بمیم وقوشاوقاش وبرای معنی دوام ومتصل
اولاشو وبمعنی متصل شایات است وبمعنی دور وبعید یراق ویراغ است واودم
بمعنی دوام آمده وبمعنی خوب ونیکو وبرده لفظ کوزل هست واوزگونه واوزگو
رامی هم یک هم وترد ترک برای نیک بختی وبرای بدبیان وبعضی یولاق را بمعنی
نیک گفته چون یولاق کنکاش نیک مصلحت وبرای معنی پیچ چوبیلتاق و
چیچیلتاق وسوج وهوپ آمده مانند چوبیلتاق دو رپیچ است وبرای زیر
وتحت چیلاقه است مانند تیپر چیلاقه بولدی زیر عرق شد وایزهی نیز بمعنی زیر آمده
وانکرنکرهی وبندره وکوتکوت بمعنی ببیند است وباتمعنی نیز وهم والیضا چون
بین ماسن هم وسین مانه هم راوش وسنا بمعنی انیک وچی بمعنی بارهی والبته چون قیلیجی
بارهی والبته بکن وبانوم هستوز اجی اخرودیب ته وتوپیچ وته وتیکر وگرداگرد
وبهمین معنی تیکرا وایکزا است وتیک تیک بمعنی راست وستایان بمعنی تحقیق پی درپی و
توبتور بهموار وبرابر ولاپ لاپیته بمعنی ناگاه وبیتار بمعنی بس وکافی واماری
بمعنی نزدیک وبعضی چون اماری علمار دیب تولار بعضی علما گفته اند وچالا
بمعنی اندک وبمه بمعنی اچه وهرچه وچیق برای تصغیر آرند چون قیلیج چیق غنچه واوق
بمعنی زود وشتاب والبته وبهمان وبهمانجا ودونه دونه رفته رفته وکده کده
وقیاقیا گشته گشته وبرگردیده برگردیده ویوق نیست ونیستی وبایرانی جوق
گویند وبار موجود هست وهستی ویورت منزل وجا واورون جامی ومکان
وبیر زمین وجا والاقان والامان بجان وبان ولقولجه شود وتیکا ونیشه

و تیشقون و یا تغوی یعنی چرا و خوک باختلاف لهجات و شه یعنی چه سفید یعنی علت ذکر در
اسامی سالهای ترکی که بزبان ترکان سال را منسوب کنند یعنی آن سیچقان
یعنی پارسی موش و اود یل یعنی گاو ماده شیر دار که آن را اوده هم گویند و بارس یعنی
یعنی یوز و پلنگ و تاوشقان و توشقان خرگوش و لوی نهنگ و ییلان یعنی
یونت اسپ و قوی گوسفند و بیچی که آن را بیچین و حچون گوپی هم گویند
بوزینه و تخاقوی مرغ و ایت سگ و تنگوز خوک و در نسبت گویند مثلا سیچقان
ییل ای یعنی سال موش الخ فائده لفظ لیکن بالف مقروه غیر مکتوبه بعد لام و قبل کاف
مکسوره حرف استدراک است و همچنین ولیکن بواو در در کلام متقارابجا با وسلبا اوفزیگا
و سنوی و اسطه بیگده در آخر جمله آید و با الف مستعمل ترکان است پس ولیک
مستعمل است و لیکن بواو و بیواو هر دو آید و این واو در لیکن برای عطف جمله
بر جمله بود و بعضی اعرابی گوید و کاهی بی فصل در ترکی واو عاطفه دیگر آورده ولی
گویند فائده الفاظ که قابل از فائده حسن کلام بود و بعضی باشد انچه را
فائده کلام ... معنی و مفردات و حروف علت در اشباع و غیره
او واو اضافت را ... و کلمات تسلیق و غیره را در او وات نسبت و فاعلیت
... کلمات ... زائد اید چون قازیاق لیق کندن
و ایپاس لیک ... که ... ایپا سقور زاید است و اولان و ...
اولان را یعنی ... زاید این از جاورد و مخصوص روم است و سود بره در
مثل بوکا سود ره ای نوکریا کرو دین در آراسیدین هم زاید و مانند آن فائده
از کلمات سرور یا است یعنی خوشنودی الا الایتیه خوش خوش و واه واه و شاد باش

نام سالهای ترکی

فائده در حرف استدراک

فائده در معانی الفاظ حسن کلام

فائده در کلمات سرور

و مثال ابدال آن است و آلتی و تلکی و تهلکی همچنین و اللی و تللی در بعضی هم شهرت
دارد که لفظ لیهای عشرت گویند فلانی اللی تللی دارد لفظ خواننده در بیان
مثلهای ترکی که ترکان در گفت و گوی خود می آرند تا طالب را سهل
بر طالب آسان شود تا شاید یکیک یورچی لیک پدرت هم کار درست باشد
است ایلی اچیاس دوغ ادرش [illegible] ایشان [illegible] دوستان [illegible]
پوستکا یاور یکن دوست خود را آگاه سازد اند و پدرت را [illegible] یالای
قوزو بدو در سکیه استاده است اوزیک صوفی [illegible] ارسلان [illegible] لاری صوفی
اوزیک مانند بچه شیر است آت نینک تنتاکی یورغا بولور ادم نینک تنتاکی
بیک بولور اسپ دیوانه تیز رو می باشد آدم دیوانه امیری باشد ال تنکریم هم
تنکریم بیر خدای من یک است خدای من آل کیدیدان بیر کیدیدان یکبار [illegible]
او بده از پس او اگر گیان خوانند هم روا باشد آت السانک اتنک [illegible] ال
است [illegible] عادت [illegible] دخو [illegible] انکان [illegible]
گر [illegible] مانده را [illegible] سوز [illegible]
راست [illegible] اوبونک اشی [illegible] طعام خانه [illegible]
پیدا [illegible] همیشه جاری می باشد ایت [illegible] و قاقاتون والان [illegible] از سگ
وفا از زن جفا آچ قالم تیج قولاغیم گرسنه شکم ام [illegible] است [illegible] گوشت
[illegible] اسپ از کیسه و گوت از کیسه [illegible] دانم [illegible]
قوشدان تاریق قولاقتان پسر از شروع برخاستن [illegible] از گوش [illegible]
باریده بولی تالی اسپ داری راه [illegible] ایشاک [illegible] گوشتی [illegible]

حلال دور خر کوشش در زندگی حلال ہست ترک گوید افغان دوست بولماس
قتغانی دوست نمیشود الامین دیریم گرسن میگویم اوزبک دوست بولماس
اوزبک دوست نمیشود قارین ایت بولماس شکنبہ گوشت نمیشود اچیغ
بولسانگ ساریم ساغ دیک بول تلخ باشی سیر مانند باش با قیراق بتوہ لی
بارسی یراق فریاد کنندہ شتر را چلا نیدن و تا دور هزار ولت دادن از راہ رو
باریدان تیکار از بود نش میرسد میگویم از خداے کاشتہ میشود اگر بکاف
عربی بود یا از دادن کاشتہ میشود یا از رفتن میگردد اگر بکاف فارسی بود یا
وکیتہ تیزکی قالار دشمن اگر بہ دو سر کین او خواہد ماند بغدای اشتیاک
بولسا بغدای سوز نکنی قویا اگر آتش کندی ندارسی سخن گندم مگذار بار کاد
بولنگدان قایتما از راہ رفتہ خود مگرد توغی کا بارسانگ توبوب بار بشاودے
اگر بروی سیر خوردہ بروتینگری سالگان گوند و رخدای تعالے انداز ندہ روز
است تینگری فے ماکہ شیطان قیز غا نور بال خدا ابلیس میسوزد ای حسد میکند
تینگرے بیر سا الور بین مسلمان قیلور بین خدا اگر بدہد میگیرم مسلمان میکنم
یورت اولات توکال بولسا پیشہ دیکی ایند ور ور چارکس اگر متفق باشند
از بلندی فرودی آردالتی اولان الا بولسا غیر دا کنی الور شش کس اگر
جمع شوند بشی دہان را میگیرند چوچوق ہر نہ سیمیر سا باتمن کیلماس گنجشک چند
فربہ شود یک من شرعی نمی آید ای نمیشود جان آچیتی بال اچیغی تلخے جان تلخی بال شیرین المسانگ یار بیسی فی اندکی میکر نفس را قل بیلان قویاق لیسانک قوستور ماکو یچہ قویاس
با غلام اگر خاکینہ بحور ری تا استفراغ میکنا ندنی ماند قل شلی او قل عزیز راق خاص

سار بیمار غ لسن کبر باشد ... سنہ ... ظلہ

پیچہ دیگی ماشد ... ل ... طلہ ۱۲ ... سنہ ... ظلہ

فرزند غلام عزیز ترست قول قول نی تیفدور دست وست لعی شناسد قول دیه
ادعلی تو دنکا عزیز فرزند بیوه بیوه عزیزا غیر تیکلیب اورکانا قو مشنکی آشیکا
من خود را بیاموز باش همسایه خود کو توتکلی اورکانا او سور قه کوزن خود را
بیاموز کوزرا کو نکول اغرتکان دوست یولماس دل آزار دوست شود
کو نکل سیلان سیلاسا انک سو قور کوزدین یاش چیقار بادل اگر گریه کند
از چشم کور اشک می بر آید کو یلی کیتی آزی قالدی بسیارش رفت کمش ماند قالی
یوق کفی جانی یوق انکسیز اکرال نیست جانش نیست یول عذابی کور عذابی
عذاب راه عذاب گور است یمان کون لار کیچشی بولور روزهای بد خوب خواهد شد
یمان کیشی یخشی بولماس آدم بد خوب نمیشود صبر قیلسانک شوره دین حلوا
بیتر بی صبر لار اوزنا یاغیدین بیتر اگر صبر کنی از شوره حلوای پیدا میشود بی صبر
از پای خود کم میشود اچ بچه غردان قاچ بچه غر از مفلس گرسنه حرام زاده دیگر
حرام زاده نصیب بولسه کیلور شام و عراق دین و نصیب بولمسا کیتور
قاش و قباق دین اگر نصیب باشد از شام و عراق می آید و اگر نصیب نباشد میرود
از ابرو و پیشانی چشم از قاروق ریچور اک ذکری ایکین قاوون سو دور
تکرار بکن خربوزه آب است الحمد لله فی الانعام والصلوة علی خیر الانام سیدنا
و شفیعنا محمد و علی آله و اصحابه الکرام این کتاب و خیر موسوم مبین الظفر که مشتمل
بر تاسع تصنیف است امروز که شنبه تاریخ نهم ماه ذی قعده سنه ۱۲۹۱ است بجدید آباد
حرسها الله عن الفتن والفساد بر دست فقیر حقیر عبد العلیم نصر الله خان احمدی خویشگی
خورجوی تمت بسیار الله تعالی مقبول خاصان خود گرداند و نفع بخلائق رساند آمین

تمت

تقریظ این کتاب مستطاب از علمای مکه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما که از اول تا آخر
مطالعه فرموده بتصحیح خود مزین نمودند و بایمای شان جناب قدوة فضلا مقبول
حضرت باری سید محمد ناصر الدین مدرس بخارے عبارت هذا ثبت فرمودند

بجناب مستطاب افضل المحققین و المدققین نصر الله خان زاد عمره الرحمن واضح و لائح
بوده باشد بمدرسان حرم که از الفاظ ترکی آگاه میباشند نشان داده تصحیح نموده اند
چنانچه اخون جان مولوی مدرس حرم اوزبک و نیز تصحیح نمودند
مدرس حرم عبد الوهاب مخدوم بخاری وغیرها که عالمان اینجا میباشند و نیز فقیر
حقیر سید ناصر الدین مدرس بخاری امید است که بنده حقیر را در دعا یاد کنند بسیار
عالمان را پسندیده شد امید است که این مصنف سعید خواهد شد والسلام علیکم مدرس
حرم شریف سید احمد افندی نیز تصحیح نمودند

**ایضا از جامع کمالات دینی و دنیوی نکته دان ترکی زبان جناب
مستطاب معلی القاب نواب خیر الدین خان صاحب بهادر دام ظلهم العالی**

اقول حامدا و مصلیا که وحید عصر فرید دهر نکته رس معانی شناس عالم فضیلت اساس
شائق فنون شریفه ماهر هنرهای لطیفه واقف لسان عرب و فارس ترک و ملکی پشتو
و هنود سالک مسالک محمود صاعد مصاعد مسعود خادم موسی قدم صاحب جود
و کرم ناصر علوم و حکم متبع سنت محمدی صلی الله علیه سیدنا محمد و علی آله و صحبه و سلم المولوی
بتا عبد الحکیم مولوی عبد العلیم نصر الله خان احمدی خویشگی خورجوی دامت
برکاته چند سال توغل و توجه بزبان ترکی پیش این [illegible] نموده بهره وافی

پیرو نشسته در این رساله تالیف فرموده من اوله الی آخره راقم را شنوانیده و سوای این چند رسائل
مولفه و مصنفه راقم و دیگر اساتذه نیز خوانده و نسبت اتحد زبان ترکی به مولوی صاحب بدین سلسله
می باشد که باین هیچمدان محمد ظهیرالدین از والد ماجد خود حضرت مولوی محمد خان عالم خان بهادر
تخلص جنگ فاروق مغفور و ایشان را از جناب مرزا علی بخت بهادر اظفری مرحوم سند زبان
ترکی رسیده لهذا حسب خواهش مولوی صاحب موصوف این چند سطور بتحریر درآمد والسلام الراقم
محمد ظهیرالدین محرره پانزدهم صفر المظفر سنه ۱۲۹۲ هجری روز چهارشنبه

خاتمة الطبع

پس از حمد خدا و نعت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بر مشتاقین علوم و ماهرین
ذوی الفهوم مانند آفتاب نیمروز در حجاب سحاب ستاره هویدا باد که چون تعلم و آموزش زبان جوهریست
از جواهر ذاتیه انسان بسبب اکتسابش نوع انسان محتاج الیه و ضروریست بالخصوص السنه زبان بر
کدام که محتاج الیه تجار مردم هندوستانست که بیشتر مردمان سلسله تجارت با مردم ترکستان دارند اکثری [illegible] زبان
در مکالمات فرمایند هم زبان ترکی که از روی بلاغت و فصاحت در آمیزش با فارسی زبان خیلی نمک
دارد تا کسی تحقیقش بی شبهه و لذت حسن فصاحت زبان درنمی یابد و سلسله لهذا هر روز فرحناکی [illegible]
که واقف یک زبان از نامدار هستند زبان دیگر از تحصیلش دور مانده متحیر اند و در لیکن بحالت تعلم زبان ترکی
مفتاح نشایش کار راست و بر کیفیت تحقیق مشکل علمی است به از جهل شی بنا بر آن نظر بافادهٔ
عام عالم اکمل فاضل اجل کشاف دقائق علوم حلال معضلات فنون اللوذعی الالمعی
جناب مولانا خواجه عبدالعلیم نصرالله خان بهادر احمد خویشگی خورجوی سررشته دار سرکار نظام عم فیضه که
حضرت مصنف موصوف را سلسله سند زبان ترکی با کامل محقق زبان مرزا علی بخت بهادر اظفری می رسد
رساله ایست [illegible] جامع اصول و قواعد صرف و نحو زبان ترکی با شرح و بیان صیغ ترکیب مع [illegible]

هر یک مصدر را از مصادر مستعمله و زمره کارآمد و تراکیب جمل نحویه مع امثله و نظائر مفیده ضروری الوقوع
که طرفی سهل و بسیار متین گشاید و در کمتر زمان قوت تکلم زبان ترکی افزاید چنین نظام سودمند عام ترتیب یافته
نام سال تاریخی یمن الظفر ۱۲۹۱ هجری نهاد و بنابر احتیاط مزید صحت هنگام طبعش بجمیع کمالات عند کسب
کمالش لهذا بعض تطبیل گلزار براعت مولوی شیخ احمد صاحب بن مفتی حاجی عبد القادر صاحب [illegible]
ترکی رئیس بمبئی که سلسلهٔ [illegible] با حضرت مصنف [illegible] صفا [illegible] گشته برای تصحیح تقدیم فرموده تا غلطی
در صحت رساله راه نیابد و بتصحیح کامل بطبع در آید الحمد لله که رساله مذکور با حسن خط بصحت کامل کاغذ [illegible] انطباع
[illegible] توجه [illegible] و [illegible] جناب منشی نول کشور صاحب دام اقباله در مطبع نامی [illegible] لکهنو ماه ستمبر ۱۸۷۸ع
مطابق ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۹۵ هـ از زیور طبع آراسته گردید [illegible] که گویا [illegible] عالم [illegible] جهان [illegible]

قطعهٔ تاریخ طبع از نتائج ذهن رسا بحر موج خیز دانش و فرهنگ مولوی شیخ احمد صاحب مصحح رساله هذا

قدوهٔ اهل فضل و علم و عمل
فخر [illegible] همچو نام خود ناصر
نحو و قواعد ترکی
گوئی در کوزه کرد آن ماهر

واقف علم باطن و ظاهر
کرده تصنیف آن یگانهٔ دهر
کامد از وصف آن زبان قاصر
چون [illegible] طبع

حامی مولوی نصر اسعد
طرفه ترکیب رسالهٔ نادر
مختصر آن چنان که دریا را
آمد آن از عنایت قادر

هاتف از بهر گفت با دل شاد
طبع گردیده نسخهٔ نادر ۱۲۹۵ هـ

قطعهٔ تاریخ از نتیجهٔ فکر [illegible] شاعر [illegible] گوی شیرین مقال منشی بهگوان [illegible] صاحب عامل [illegible]

[illegible] خوش بمطبع نامی | انتخاب قواعد ترکی | گفت تاریخ سال او عاقل | این کتاب قواعد ترکی ۱۲۹۵ هـ

تاریخ حسن صاحب اکبر آبادی آدم سے تا انبیاء دو جلدوں کے اندر جس میں کل کیفیت تاریخی بقید مختصر روایت درج ہوئی ہین —

تاریخ نپولین بونا پارٹ شہنشاہ فرانس کی ہے اسکا ترجمہ مولوی مشتاق حسین صاحب منصرم نے فرمایا —

سفرنامہ — جناب فورسائتھ صاحب بہادر کمشنر جنہون نے ۱۸۷۰ع مین یارقند کا سفر فرمایا متضمن حالات اوس دیار کے —

قصص الانبیاء اردو مصنفہ محمد طاہر در حالات انبیاء —

قصص الانبیاء اردو مطبوعہ مشعل طور —

عجائب القصص اردو — دو جلد انبیاء و اولیا کے حالات مبسوط ہین —

تاریخ بغاوت ہند مسمی بمعیار عقل غدر ۱۸۵۷ع کی تاریخ بغاوت ہند اسمین اکثر مقامات کے مفصل حال بصراحت درج ہین چند انگریزی کتاب سے پنڈت کنھیا لال صاحب منصرم نے ترجمہ و تالیف کیا —

تاریخ حبیب اللہ — از منشی عنایت احمد صاحب حالات پیغمبر اسلام —

گلدستہ قنوج — تاریخ قنوج کی ہے تصنیف منشی کشوری لال صاحب صدر امین ممالک مغربی و شمالی —

تاریخ پنجاب مسمی بہ سیر پنجاب — مطبوعہ ۱۸۷۲ع مصنفہ منشی رام صاحب یہ کتاب مفصل تاریخ پنجاب ہے —

سیر سفرنامہ — منشی سیان داد خان صاحب

تاریخ مشاعر لباب شاعرہ لکھنو و لاہور —

تاریخ ستارہ ہند مشتمل حالات شاہان ہند تاریخ حصہ اول —

ریاض الاصفیا ذکر حالات اولیا ہند جنکو گورنمنٹ سے سلطانی کا حکم ہے —

ایضاً — کاغذ جنائی —

تاریخ گورکھپور — نہایت عمدہ طبع ہوئی ہے مسلا قصہ تاریخ مسعودی پیسہ سالار حضرت مسعود غازی کے احوال مین —

تاریخ تجارت روس — جسکو واسطے گورنمنٹ پنجاب کے جمیسکر تریمی جناب ار ایچ ولیس

صاحب بہادر لفٹنٹ گورنر پنجاب وغیرہ نے ۱۸۶۹ع مین تالیف فرمائی ہے منقشات خوشخط و کاغذ عمدہ —

کیشن نامہ — جسکو بابو داسودر داس صاحب سند یافتہ اگرہ کالج نے انگریزی سے اردو مین ترجمہ فرمایا اسمین تحقیقات زمین و بیگہ کرنیل مسٹر صاحب بہادر ریزیڈنٹ بڑودہ کو مہاراجہ ملہار راو گائکواڑ رئیس بڑودہ کیطرف سے اور زہر دیا جانا کو اتار ان کا غذ عمدہ ہے

تاریخ راجستہان اردو کا رانا مہارانا کی اودیپور راجپوتانہ جو ملک میواڑ مین راج سنہ تالاب کے اوپر جا قوم مین کیندہ ہے اوسکو مسٹر ٹاس بر ترم صاحب بہادر اور کپتان جی جی ٹیلر صاحب بہادر اسسٹنٹ گورنر جنرل راجپوتانہ نے ایک عالم مین جادو رانے تمام تر مزید اشتیاق اوس کرنے کو انگریزی مین تحقیق کیا مورخ کامل منشی دیبی پرشاد صاحب نے نہایت محنت کے ساتھ سنسکرت سے اردو مین ترجمہ کیا اور جو نام و غیرہ اوسکے سنسکرت مین تھے انکو بھی اردو مین ترجمہ کیا جس سے آسان ہوا اوسکو اردو ترجمہ تاریخی کی دونون مین لکھا — مطبوعہ لاہور —

تاریخ گلشن پنجاب — منقشات مولفہ پنڈت دیبی پرشاد منشی گلستان ممالک مغربی و شمالی —

انیس السیاحین حصہ اول — حالات ارض بطور جغرافیہ اوٹ لین صاحب کی کا ترجمہ ہے —

ایضاً — حصہ دوم

ایضاً — حصہ سوم

تاریخ انگلستان — اسمین شاہان انگلستان کا احوال ہے

وقائع نگار انگلستان — کالی صاحب کی تاریخ انگلستان کا ترجمہ ہے اسمین جملہ احوال سلطنت رومیون و انگلستان کاغذ سفید کندہ ہے —

ایضاً کاغذ جنائی —

مراۃ السلاطین — ترجمہ سیر المتاخرین حالات سلاطین دہلی ابتدائے سلطنت اسلام سے شاہ عالم تک

تاریخ مخزن پنجاب — بہت مفصل تاریخ پنجاب کی ہے تالیف از منشی غلام سرور صاحب —

ترجمہ مغازی الرسول — مسمی مغازی الصادق
حصہ اول تاریخ واقدی عربی کا ترجمہ ہے مجموعہ
ترجمہ اردو میں چہار جلد کتاب واقدی کی کتابیں
یعنی فتوح المغازی فتوح الشام فتوح العجم
فتوح العجم کا حال اور جلد علیحدہ علیحدہ بھی طبع ہوا
فتوح الشام و فتوح المصر اردو جو بار دیگر طبع
ہوئے کا رسالہ سکندری جلد احوال سکندر بادشاہ
مولف منشی گوکل پرشاد —
فتوح العجم مسمی تقریرہ عرب اخیر جلد تاریخ واقدی
کا عربی سے اردو میں ترجمہ حرف بحرف ہو کر بہ نو
خواہش شائقان طبع ہوا —
مجموعہ ترجمہ اردو فتوحات واقدی — جس میں
مغازی الصادق یعنی ترجمہ مغازی الرسول —
ترجمہ فتوح الشام — ترجمہ فتوح المصر ترجمہ
فتوحات عجم — شامل ہیں تاریخ اسلام کے
لیے مثل ارمغان ہے —
منتخب التواریخ اردو — عبد القادر بدایونی
کی تصنیف سے مولوی احتشام الدین صاحب
مراد آبادی نے بایماے مالک مطبع ترجمہ کیا ہے
بہت عمدہ کار آمد ہے

تزک جرمنی — ملکہ معظمہ دام اقبالہا کے شوہر
عالی قدر کا سوانح عمری —
رسالہ حل جواب تاریخی — منشی درگا پرشاد
صاحب ساکن بھوپال نے ایک منتخب کر
سوالات کا جواب اردو میں تاریخ دیا ہے —
آثار الصنادید — یہ کتاب تاریخ کی نایاب
ہے عمارات وغیرہ دہلی کا حال ہے مصنفہ
حضرت جواد الدولہ سید احمد خان بہادر
عارف جنگ
باب پہلا — شہر کے باہر کی عمارتوں کا حال میں
باب دوسرا — قلعہ دہلی کے عمارتوں کا حال میں
باب تیسرا — خاص شہر شاہجہان آباد کے
حال میں
باب چوتھا — دہلی اور دہلی کے لوگوں کے
حال میں —
نظم الممالک — ترجمہ اقوام المسالک فی
معرفۃ احوال الممالک تاریخ سلطنت یورپ
جنتری کلاں ۱۸۷۷ع —
جنتری خورد ۱۸۷۸ عیسوی

کتب تاریخ بزبان فارسی

اکبرنامہ — سہ دفتر مجلد ہاے سہ جلد مصنفہ
اسکے شیخ ابو الفضل ہیں —
آئین اکبری — سہ دفتر سہ جلد با تصویرات
و نقشہجات — سرکار حضور شاہنشاہ بمقابلہ چند
نسخوں کے صحیح ہو کر طبع ہوئی —
تاریخ فرشتہ دو جلد — مصنفہ ملا محمد قاسم
ہندو شاہ استرآبادی حالات راجگان
و سلاطین ہند تا عہد اکبر شاہ اسمیں مذکور
ہے —
طبقات اکبری — تصنیف خواجہ نظام الدین احمد
بن محمد مقیم ہروی یہ کتاب تاریخ شاہان
ہند کی زمانہ سبکتگین سے عہد جلال الدین محمد
اکبر شاہ تک نہایت مبسوط و مفصل ہے
سعادت السعادت — تصنیف سید غلام علی خان
صاحب بریلوی ہے اس کتاب میں خاندان
شاہان اودھ کا بیان ہے —
مفتاح التواریخ — تالیف ٹامس ولیم بیل صاحب

بہادران مصنف صاحب کو نہایت لائق فارسی
زبان کا پڑھنے کے لئے چاہیے پس اس کتاب
میں اول حالات ہر ایک سنہ کے ابتدا سے
آنحضرت سے تا زمان فتح پنجاب درج ہیں اور
ہر ایک شخص کا حال صحیح روایات سے بالتفصیل
منتظم مادہ تاریخ لکھے ہیں مقبرہ جات آگرہ و دہلی
وغیرہ کی عمارات کے کتبے اور مقابر کی تاریخیں
نہایت عمدہ اور چند کتب مولفان قدیم سے
منتخب کی ہیں یہ وہ کتاب ہے کہ آجتک مثل
اسکے دیکھی نہ گئی —
مسمی الحمد و الا قدری — خواجہ محمد خلیل [illegible]
کی تصنیف سے واقعات [illegible]
کاشف [illegible] چھپے ہیں —
عجائب القصص — قصص الانبیا مشہور فارسی
ذکر انبیاء عظام علیہم الصلوٰۃ والسلام